

نقش انگلستان در چگونگی شکل‌گیری مرزهای ایران و افغانستان

دکتر پیروز مجتهدزاده

با توجه به دگرگونی‌های سیاسی ساختاری که در چند سال اخیر در افغانستان رخ داده و گروه طالبان را بر بیش از نود درصد خاک افغانستان چیره ساخته است، احتمال رسمیت یافتن حاکمیت این گروه سیاسی بر افغانستان را باید جدی تلقی کرد. آنچه از دید جغرافیای سیاسی اهمیت فراوانی دارد این است که گروه طالبان با «امیر المؤمنین» خواندن رهبر خود، کشور یک صد و پنجاه ساله افغانستان را به سطح «امارت افغانستان» تنزل داده و رسماً اعلام کرده است که «افغانستان جز پشتونستان نیست». این اعلام، نشان از آن دارد که طالبان (که بیشتر از مردمان پشتون هستند) موجودیت هزاره‌ها، تاجیک‌ها، ازبک‌ها و دیگر تیره‌های افغانی را به رسمیت نمی‌شناسد و برای واقعیت دادن به ایده پشتونستان بودن افغانستان جنگ داخلی واقعی افغانستان، یعنی جنگ میان تیره‌های افغانی را آغاز خواهد کرد، جنگی که به تجزیه افغانستان منجر خواهد شد. از سوی دیگر، با پشتونستان خواندن افغانستان، طالبان باید، پس از رسمیت یافتن حکومتشان بر آن کشور، تکلیف سرزمینهای خود را با پاکستان روشن سازد. پاکستان بخش در خور توجهی از سرزمین پشتونستان را در دست دارد در حالی که طالبان خود، اختراع شده پاکستان است و با حمایت آن کشور بر افغانستان چیره می‌شود؛ یا باید از پس گرفتن پشتونستان اشغال شده توسط پاکستان صرف‌نظر کند که در آن صورت، ادعای مستقل بودن خود نسبت به پاکستان و ادعای پشتونستان بودن افغانستان را بی‌معنی اعلام کرده است؛ یا باید برای اثبات استقلال خود و برای واقعیت بخشیدن به ایده پشتونستان بودن افغانستان، بازپس دادن پشتونستان اشغالی را از پاکستان بخواهد.

دشواری سرزمینی موجود میان افغانستان و پاکستان پیچیده‌تر از این است. نمایندگان استعماری بریتانیا در قرن نوزدهم و سرآغاز قرن بیستم، همانند دیگر بخشهای جهان، سرزمینها را در این بخش از جهان آن گونه میان قبایل و تیره‌های

گوناگون تقسیم کردند که برای همیشه موضوع کشمکش و اختلاف میان این قبیله‌ها و تیره‌ها باشد. دیورانت ، افسر استعماری هند بریتانیا که در سال ۱۸۷۳ مرزهای افغانستان و هند بریتانیا (پاکستان کنونی) را تعیین می‌کرد، بخش مهمی از پشتونستان را که میان مرزهای کنونی افغانستان و رود سیند واقع است، طی قراردادی با افغانستان، به هند بریتانیا (پاکستان کنونی) داد. در مقابل، سرهنگ هنری مک ماهون، افسر استعماری دیگر هند بریتانیا که در سال ۱۹۰۳ تا ۱۹۰۵ مرزهای ایران و هند بریتانیا (پاکستان کنونی) و مرزهای ایران و افغانستان را تعیین می‌کرد، بخشی از شمال بلوچستان خاوری (پاکستان کنونی) را به افغانستان بخشید. اگرچه مجلس ملی افغانستان در سال ۱۹۴۹ همه قراردادهای امضا شده میان افغانستان و هند بریتانیا را لغو شده اعلام کرد، ولی تأثیر این بازی سرزمینی بریتانیا میان افغانستان و پاکستان بر جای مانده است و همچنان بر سیاستهای منطقه اثر خواهد گذارد. به این ترتیب استعمار هند بریتانیا زمینه جغرافیای سیاسی را در آن بخش از جهان چنان چیده است که افغانستان و پاکستان برای همیشه درگیر اختلافات سرزمینی باشند، اختلافاتی که در دهه ۱۹۶۰ به اوج رسیده بود، ولی در نتیجه میانجیگری متوقف ماند.

آنچه در این میان شایسته توجه ایران و ایرانیان است، این است که بخش مهمی از مرزهای ایران با هند بریتانیا و افغانستان نیز توسط همین افسران استعماری هند بریتانیا تعیین گردید، و هم‌اکنون هنگام آن رسیده است که این مرزها به درستی شناخته شوند.

آنچه می‌خوانید مقاله‌ای از آقای دکتر پیروز مجتهدزاده مدیرعامل بنیاد پژوهشی یوروسویک لندن و کارشناس جغرافیای تاریخی منطقه است که در خصوص زمینه‌های تاریخی شکل‌گیری مرزهای ایران و افغانستان در سده اخیر نگاشته شده است. این مقاله در یکی از نشریات خارج از کشور به چاپ رسیده است و نویسنده آن در نشستی با اعضای شورای سردبیری فصلنامه با تأکید بر اهمیت و گستردگی موضوع این مقاله اظهار تمایل نمودند که به منظور آگاهی طیف وسیع‌تری از خوانندگان فارسی‌زبان با محتوای این پژوهش، مقاله حاضر در فصلنامه تاریخ معاصر ایران چاپ و منتشر شود.

درآمد

در سرآغاز این بحث، در نظر گرفتن دو نکته اهمیت زیادی دارد: نخست اینکه علی‌رغم توجهی نسبتاً متناسب به مطالعه سرزمینهای مرزی و مرزهای ایران با همسایگان باختری و جنوبی، متأسفانه سرزمینهای مرزی و مرزهای خاوری و شمالی ایران تاکنون مورد توجه شایسته‌ای قرار نگرفته است. گروهی از پژوهشگران نظامی و سیاسی هند بریتانیا، در نیمه دوم قرن نوزدهم و سرآغاز قرن بیستم، سرزمینهای مرزی و

مرزهای خاوری ایران را مورد مطالعه گسترده‌ای قرار دادند. این مطالعات، اگرچه بسیار دقیق و ارزنده بود، مسلماً نسبت به ایران بیطرفانه نبود و امروز بسی کهنه است و بی‌بهره از کارایی ضروری. در دوران نوین تاکنون چند اثر تحقیقی از برخی پژوهشگران ایرانی به فارسی منتشر شده است. نگارنده نیز در سالهای واپسین دهه ۱۳۶۰ و سالهای نخستین دهه ۱۳۷۰، پژوهش گسترده‌ای به عمل آورده و نتایج آن را به صورت کتابی مفصل به زبان انگلیسی منتشر کرده است. این کتاب هم‌اکنون در تهران در دست ترجمه است، به امید آنکه به زودی منتشر گردد. اما این مقدار کار پژوهشی کافی نیست و باید بیشتر تلاش کرد.

نکته دوم این است که، علی‌رغم ناکافی بودن توجه به مطالعه و پژوهش درباره سرزمینهای مرزی و مرزهای خاوری، مرزهای ایران با پاکستان و افغانستان نخستین نمونه «مرز» به معنی کنونی در جهان است که در نیمه دوم قرن نوزدهم پدیدار آمد. جلوتر از این دوران، انسانها با مفهوم «سرحد» سروکار داشتند و سرحد، معمولاً شامل نوار نسبتاً پهنای میان دو کشور می‌شد که در عمل نقش منطقه برخورد میان دو قدرت یا دو حکومت را بازی می‌کرد. گسترش رقابتهای امپریالیستی جهانی در قرن هیجدهم و اوایل قرن نوزدهم سبب پدیدار آمدن «اقتصاد جهانی» شد. از سوی دیگر، گسترش ارتباطات همگام با نظام اقتصادی نوین در نیمه نخست قرن نوزدهم لزوم تعیین نقطه‌ها و خطوط دقیقی میان دو حکومت، برای تسهیل تماس میان نمایندگان سیاسی و بازرگانی آن دو حکومت، و تأسیس گمرک‌خانه‌ها را پیش کشید و این مقدمه‌ای بود که خطوط مرزی، به مفهوم کنونی، در نیمه دوم قرن نوزدهم را پدید آورد. نخستین خطوط مرزی نوین در استرالیا، اروپا، آمریکای شمالی، آفریقای جنوبی و میان ایران و امپراتوری هند بریتانیا ایجاد شد. از همین دوران بود که دانش جغرافیای سیاسی، به مفهوم کنونی آن، نیز پا به عرصه مباحث دانشگاهی گذارد.^۱

گذران تدریجی شکل‌گیری جغرافیای سیاسی کنونی ایران، از شبانگاه ۳۰ خرداد ماه ۱۱۲۶ شمسی (۱۷۴۷ میلادی)، شامگاهی که نادرشاه افشار به دست برخی از یاران خلوت خود به قتل رسید، آغاز شد. این رویداد جغرافیای سیاسی فلات ایران، آسیای مرکزی، و هندوستان باختری را دگرگون کرد. و سرداران سپاه نادری را به جان هم انداخت. هر یک از آنان در اندیشه تجدید حیات امپراتوری نادری برای خود شد.

۱. برای آشنایی بیشتر با پیشینه‌های پیدایش مرز در جهان و مرزهای ایران، نگاه کنید به مقدمه مفصل نگارنده به زبان انگلیسی در کتاب امیران مرزدار و مرزهای خاوری ایران:

یوسف‌علی‌خان و برخی دیگر از سرداران نادری، شاهرخ میرزا افشار را بر تخت پادشاهی نشاندهند؛ و این در حالی بود که امیرعلم‌خان وکیل‌الدوله خُزیمه در قهستان قد علم کرده و محمدحسن خان قاجار در گرگان داعیه رهبری ایران را پیشه ساخته و کریم‌خان زند در شیراز سر برآورده و احمدخان ابدالی به کابل رفته بود تا هندوستان را دوباره گرفته ضمیمه امپراتوری مورد نظر خود در ایران سازد. فرمانی که احمدخان ابدالی (بعدها احمدشاه درانی) در تاریخ ۱۶ شوال ۱۲۶۷ هجری قمری (۱۱۳۲ شمسی) صادر کرد تردیدی باقی نمی‌گذارد که وی، در سرآغاز کار خود، در اندیشه تأسیس کشور افغانستان نبود. در این فرمان، وی ابراز امیدواری می‌کند که «به یاری خداوند سراسر ایران [ایران امپراتوری نادری] را به زیر فرمان خود آورد.^۲

این کشمکشها همزمان بود با آغاز نقش‌آفرینی ژئوپولیتیک دو امپراتوری روس و بریتانیا در سرزمینهای میانه آسیای مرکزی و هندوستان. رقابتهای امپریالیستی فزونی‌گیرنده این دو امپراتوری که سرانجام به بزرگ‌ترین بازی ژئوپولیتیک قرن نوزدهم در خاورزمین انجامید^۳ اثرگذاری روی گذران تدریجی شکل‌گیری جغرافیای سیاسی فلات ایران را آغاز نمود. این اثرگذاری سرانجام احمدخان ابدالی را تشویق کرد تا راه تأسیس کشور جداگانه افغانستان را در پیش گیرد.^۴

امیرعلم‌خان وکیل‌الدوله خُزیمه شاهرخ میرزا افشار را، که حاکمیت تشکیلات تازه‌تأسیس افغانی احمدخان ابدالی را بر مشهد پذیرفته بود، در مشهد سرنگون ساخت و کور کرد. وی در مشهد حکومت نوین خود را بر سراسر ایران اعلام نمود، ولی قتل او در جنگ با احمدخان ابدالی ستاره اقبال رقیبان امیر خُزیمه را در آسمان سیاسی سرزمینهای امپراتوری نادرشاهی اوج داد. احمدخان ابدالی افغانستان را تأسیس کرد و در کابل تاج شاهی بر سر نهاد و خود را «احمدشاه درانی» خواند. فرزند محمدحسن‌خان قاجار، آغامحمدخان، نقطه پایانی بر دودمان زند در فارس و کرانه خلیج فارس گذارد و حکومت فاسد و ضعیف شاهرخ میرزای افشار را در خراسان برچید و از باقیمانده سرزمینهای امپراتوری نادری کشور کنونی ایران را به وجود آورد. به این ترتیب بود که امپراتوری نادرشاهی ایران به دو کشور کنونی ایران و افغانستان تقسیم

۲. فرمان احمدشاه درانی (احمدخان ابدالی) مورخ ۱۶ شوال ۱۱۶۷، در فصلنامه فرهنگ ایران زمین مورخ ۱۳۳۷، صفحه‌های ۱۶۱ تا ۱۶۳، آمده است.

۳. بازیگران بریتانیایی این رقابتهای امپریالیستی قرن بیستم، آن را «بازی بزرگ» نام دادند.

۴. برای آشنایی بیشتر نگاه کنید به: بیروز مجتهدزاده، «سیر تکاملی مرزهای خاوری ایران»، فصلنامه راه‌آورد، چاپ لس‌آنجلس، شماره ۳۵، (بهار ۱۳۷۳)، صفحه ۹۴.

گردید و بعدها از جداشده‌های ایران قاجاری چند کشور تازه در منطقه به وجود آمد. مرگ احمدشاه درانی در سال ۱۱۵۱ (۱۷۷۳ میلادی)، فرو پاشیدن کشور تازه تأسیس افغانستان را در پی داشت. هرات و کابل و قندهار دوباره آیین دیرین امیرنشینی‌های وابسته در فیدراتیو «ممالک محروسه» ایران را از سر گرفتند.

تجزیه خراسان بزرگ، سیستان بزرگ، بلوچستان بزرگ و سرآغاز پیدایش مرزهای نوین

این وضع ادامه پیدا کرد تا اینکه کامران‌خان، پسر محمودشاه ابدالی، امیر دست‌نشانده و وابسته ایرانی در هرات سرکشی آغاز کرد و گذشته از قطع رابطه‌های وابستگی نسبت به تهران، با لشکرکشی به فراه و غوریان و سیستان، ماجراجویی‌هایی را علیه حاکمیت و تمامیت سرزمینی ایران در آن دیار آغاز نمود. حاج میرزا آغاسی سپاهی را به هرات گسیل کرد. این نیرو، هرات را در سال ۱۲۱۶ (۱۸۳۷) به محاصره درآورد. یاغی‌گری و تحریکات کامران‌خان تا آن اندازه زشت و آشکار بود که حتی سیرجان مکنیل، وزیر مختار بریتانیا در تهران و معمار اصلی تئوری جداسازی هرات از ایران، در اسفند ماه ۱۲۱۶ به دولت خود نوشت که حتی اگر حکومت هرات را حکومتی مستقل از ایران فرض کنیم، «به نظر من تردیدی نمی‌تواند وجود داشته باشد که شاه ایران کاملاً موجه است که علیه شاهزاده کامران اعلام جنگ دهد...»^۵

این هنگام مصادف بود با دوران «سیاست مستقیم» بریتانیا در افغانستان، دورانی که بریتانیا بخش بزرگی از سرزمین افغانستان کنونی را به زیر نفوذ مستقیم خود درآورده بود. در این شرایط بود که مکنیل به این نتیجه رسید که سرکشیهای کامران‌خان ابدالی در هرات زمینه مساعدی برای جدا ساختن هرات از ایران آماده می‌سازد. وی هرات را «کلید دسترسی به هندوستان» معرفی کرد و به دولت هندوستان پیشنهاد داد تا تلاش خود را در راه جدا ساختن آن از ایران به کار گیرد و آن سرزمین را به کشوری مستقل تبدیل کند که بتواند نقش سپری را در برابر نقشه‌های جغرافیایی - سیاسی احتمالی روسیه نسبت به هندوستان بازی کند.^۶

نیروهای ایرانی هرات را به محاصره درآوردند. مکنیل روابط سیاسی هند بریتانیا را با ایران قطع کرد. دولت هند برای جلوگیری از سقوط هرات، از یک سو کامران‌خان را

تشویق به تجدید وابستگی نسبت به حکومت مرکزی ایران کرد و از سوی دیگر، نیروی دریایی خود را به خلیج فارس روانه کرد تا جزایر و کرانه‌های ایرانی را اشغال کنند. از آنجا که حاج میرزا آغاسی به حساسیت وضع ایران در خلیج فارس، در قبال گسترش اقتدار بریتانیا در مایملک ایران و اجرای برنامه‌های گسترده فارسی‌زدایی آن قدرت در خلیج فارس آگاه بود، دستور ترک محاصره هرات و بازگشت نیروهای ایرانی را صادر کرد.^۷ همین داستان بیست سال بعد، در دوران صدارت میرزا آقاخان اعتمادالدوله صدراعظم نوری، تکرار شد. اوایل پاییز ۱۲۳۴ (۱۵ سپتامبر ۱۸۵۵) حاکم ایرانی هرات به دست وزیر خود، نایب عیسی‌خان، کشته شد. در پی این سرکشی، نایب عیسی‌خان نیرویی را به سوی سیستان روانه کرد و آن سرزمین را به محاصره درآورد. صدراعظم نوری، نیرویی را برای تنبیه وی اعزام کرد. این نیرو در اردیبهشت ماه ۱۲۳۵ (۱۸۵۶) هرات را محاصره و از دست نایب عیسی‌خان خارج کرد.^۸ اواخر پاییز آن سال، بریتانیا علیه ایران اعلان جنگ داد و نیروی دریایی خود را بار دیگر به خلیج فارس گسیل کرد. این نیرو جزیره خارک و کرانه‌های بوشهر و خوزستان تا برازجان را اشغال کرد. میرزا آقاخان صدراعظم نوری، به نظر مؤلف، به درستی اهمیت خلیج فارس و کرانه‌ها و جزایر ایرانی را بر اهمیت هرات ترجیح داد و فتح هرات را نادیده گرفته به قرارداد صلح ۱۲۳۶ (۱۸۵۷) پاریس با بریتانیا تن داد.^۹ این قرارداد توسط فرخ‌خان امین‌الملک از سوی دولت ایران امضا شد.

ماده ششم قرارداد پاریس زمینه را برای پدیدار آمدن مرزهای نوین در سرزمینهای خاوری ایران آماده ساخت، و این در حالی بود که بریتانیا تا این تاریخ نیمه خاوری بلوچستان بزرگ، سیستان بزرگ و خراسان بزرگ را به زیر کنترل مستقیم یا غیرمستقیم خود آورده بود. این دوران همزمان بود با دورانی که برخی از کارگزاران ژئوپولیتیک بریتانیا، همانند سرهنگ هنگرفورد هلدیچ

طبیعی بودن مرزها را تبلیغ می‌کردند و بر این باور بودند که مرزها باید جداکننده سرزمینها در ادامه عوارض طبیعی باشند بدون توجه به یکپارچگیهای قومی مردم ساکن در مسیر خطوط مرزی. در نتیجه پیگیری این ایده در کار تقسیم سرزمینهای مرزی و

9 9

F 9

E B I

I 99

9. B

B

I

F

2.



فرخ‌خان امین‌الملک (نقاشی شده در روزنامه پیشگام علوم انسانی و مطالعات فرهنگی لندن، مورخ ۱۴ فوریه ۱۸۵۷-۲۵ بهمن ۱۲۳۶) قرارداد صلح پاریس را از سوی دولت ایران امضاء کرد. ملکه ویکتوریا پس از دیدن فرخ‌خان وی را «مردی نیکو چهره» توصیف کرد.

ایجاد مرزهای سیاسی میان ملت‌ها بود که امروز ما شاهد مشکلات بزرگ انسانی - سیاسی ناشی از تقسیم اقوام یکپارچه میان کشورهای گوناگون در سراسر جهان، به‌ویژه در خاورمیانه، هستیم. یکی از تبلیغ‌کنندگان این فکر، لُرد جرج کرزن ، نایب‌الحکومه بریتانیا در هندوستان بود. وی هنگامی این نظر را تبلیغ می‌کرد که درباره جدایی هرات از ایران نوشت:

ایران هرگز فراموش نخواهد کرد اینکه آنچه امروز افغانستان باختری نامیده می‌شود، در بزرگ‌ترین بخش تاریخ، خراسان خاوری بود؛ اینکه هرات ستأ از سوی حاکمان، نایب‌الحکومه‌ها و استانداران و یا امیران دست‌نشانده ایرانی اداره می‌شد؛

اینکه این شهر محل سکونت مردمی از آیین و احساسات ایرانی است نه افغانی؛ و این که هیچ مانع طبیعی یا تباری این شهر را از مشهد جدا نمی‌سازد.^{۱۰}

این اقرار و تأیید صریح لرد کرزن دربارهٔ ایرانی بودن هرات، به این صورت در اسناد دولتی بریتانیا منعکس شده است: «دعاوی ایران نسبت به هرات پیشینهٔ درازی داشته است. این شهر پایتخت خراسان خاوری بود و از دید جغرافیایی توسط هیچ مانع طبیعی از مشهد جدا نمی‌شد.»^{۱۱}

برخلاف این اقرارهای صریح در ایرانی بودن هرات، رهبران دولت هند بریتانیا از هیچ تلاشی آشکارا غیرقانونی در جدا ساختن هرات از ایران کوتاهی نورزیدند. همین لرد کرزن در کتاب معروف خود، ایران و مسئلهٔ ایران

دیزرائیلی نخست‌وزیر بریتانیا (حکومت لندن) را به خاطر پیشنهادش در زمینهٔ بازگرداندن هرات به ایران سرزنش کرده است. وی گوید: «لرد بیکنسفیلد (دیزرائیلی) هنگامی که گفت هرات را باید به ایران بازگرداند اشتباه غیرقابل توجیهی را مرتکب شد.»^{۱۲}

به هر حال، دولت هند بریتانیا به این نتیجه رسیده بود که به‌رغم این واقعیت‌های تاریخی و انسانی مورد اقرار خود آنان، استراتژی ایجاد منطقهٔ سپری در برابر رقیبان روسی و فرانسوی نه تنها جدا ساختن غیرقانونی و غیرمنطقی هرات از ایران را حکم می‌کرد، که پایان دادن به رابطهٔ مبهم وابستگی کابل و قندهار با ایران را نیز ضروری می‌ساخت. این سرزمینها، همراه با هرات، تبدیل به منطقهٔ سپری گسترده هند بریتانیا در برابر تجاوزات احتمالی روسیه و فرانسه شدند. پیشینهٔ حملهٔ نادرشاه به هندوستان از یک سوی، و امضای قراردادهای نظامی - سیاسی پی‌درپی، ولی بی‌معنی، قاجاریان با روسیه و فرانسه از سوی دیگر، هند بریتانیا را نسبت به هدف‌های ایران نیز مشکوک می‌ساخت؛ در حالی که ضعف و سستی شدید ایران در برابر روسیه، به ویژه پس از امضای قرارداد ترکمن‌چای و دادن اجازهٔ دخالت در امور داخلی ایران به روسیه در سال ۱۲۰۷ (۱۸۲۸)، دامنهٔ سوءظن هند بریتانیا را در این برخورد افزایش می‌یافت.^{۱۳} در عین حال، شایان توجه است علی‌رغم اینکه هرات از تاریخ قرارداد ۱۸۵۷ پاریس رسماً از

F 92 . II . . .
F
X . F 2 9 . 2 . 2

۱۳. برای آشنایی بیشتر نگاه کنید به: پیروز مجتهدزاده، «سیر تکاملی...»، همان، صفحه ۹۵.

ایران جدا شده و به گونه حکومت مستقلی در تحت‌الحمایگی بریتانیا درآمده بود سلطان ۲ احمدشاه بلوچ، شاه هرات استقلال یافته*، تا شش سال پس از استقلال مالیات به دربار ایران می‌فرستاد و انگلیسیان از درک این وضع که ناشی از آیین دیرین فدراتیو «ممالک محروسه» ایران بود، عاجز ماندند.^{۱۲}

به گفته دیگر، صدراعظم نوری با گماردن سلطان احمدشاه به حکومت هرات دست به شیگردی زد که توطئه انگلیسی جداسازی هرات از ایران را در آن تاریخ خنثی کرد در حالی که بریتانیا اشغال کرانه‌ها و جزیره‌های ایرانی در خلیج فارس را نیز پایان داده بود. صدراعظم نوری در بازی ژئواستراتژیک با بریتانیا توانست هم کرانه‌ها و جزیره‌های ایرانی در خلیج فارس را حفظ کند و هم هرات را. وابستگی عملی هرات به ایران تا سال ۱۸۶۲ ادامه یافت. در آن سال بود که امیردوست محمدخان، امیر کابل (پدر و همسر سلطان احمدخان، شاه هرات، آن شهر را محاصره کرد و یک سال این محاصره را ادامه داد. در خلال این محاصره بود که سلطان احمدشاه و همسرش (دختر دوست محمدخان) درگذشتند و دوست محمدخان موفق شد، پس از تراژدی یاد شده، هرات را در سال ۱۸۶۳ از کف پسر سلطان احمدشاه (نوه خود) خارج سازد و کشور افغانستان را تأسیس نماید. وی در همین سال درگذشت.

آغاز کشمکش‌های سرزمینی ایرانی - افغانی و مطالعات انگلیسی سرزمینهای خاوری ایران

حکومت‌های هرات، کابل و قندهار سرانجام در سال ۱۲۴۲ (۱۸۶۳) به دست امیر دوست محمد خان (امیر کابل) و به یاری هند بریتانیا، در هم ادغام شده و کشور افغانستان را دوباره، ولی این بار به گونه تحت‌الحمایه عملی بریتانیا، به وجود آوردند. تجاوزهای مداوم حکومت‌های کابل و قندهار، و بعدها جانشینان دوست محمد خان در افغانستان به سرزمینهای ایران در سیستان و اشغال نیمه خاوری این استان ایرانی زمینه را برای اجرای مفاد ماده ششم قرارداد صلح ۱۸۵۷ پاریس در زمینه واگذاری داوری در اختلافات سرزمینی و مرزی با افغانستان به دولت هند بریتانیا آماده ساخت. احمد خان و ابراهیم خان از سرداران بلوچ سیستان، خود و سرزمینهای تحت فرمانروایی خود را، در بخش خاوری و شمالی دلتای هیرمند (لاش جوین، چخان‌سوز و

* پدر همسر امیرمحمد اسماعیل خان خُزیمه (شوکت‌الملک اول) و امیرمحمد ابراهیم خان خُزیمه (شوکت‌الملک دوم) امیران قاینات، و داماد امیر دوست محمد خان، شاه کابل.

نادعلی، به تابعیت امیرشیرعلی خان، امیر افغانستان، درآوردند.^{۱۵} این ماجرا که در سال ۱۲۴۴ (۱۸۶۵) رخ داد، سبب تحریک امیرعلم خان سوم خُزیمه، حشمت‌الملک، امیر قاینات و سیستان که با امیر شیرعلی خان افغانستان در رقابت بود، گردید و واکنش نظامی را باعث شد. دولت ایر ان به دولت بریتانیا در لندن شکایت برد. لرد راسل وزیر خارجه بریتانیا، در پاسخ به شکایت دولت ایران بی‌پرده نوشت که بریتانیا علاقه‌ای به این مسئله ندارد و «دو طرف می‌توانند، با توسل به زور اسلحه، حقوق خود را در سیستان ترمیم کنند».^{۱۶}

با دریافت این نامه، امیرعلم خان حشمت‌الملک به بخش اشغال شده سیستان از سوی افغانان در خاور دلتای هیرمند حمله برد و آن سرزمینها را همان سال به ایران بازگرداند.^{۱۷} سیستان از آن تاریخ رسماً در حکومت مرزداری نیمه‌مستقل خزیمه ادغام شد و به دلیل حساسیت استراتژیک ویژه‌ای که پیدا کرد، در مقام «ولیعهدنشین» آن حکومت مرزداری، سیستم حکومتی محلی نیمه‌مستقلی را در سازمان حکومتی مرزداری خودمختار خزیمه به وجود آورد. پیش از آن دوران، حکومت مرزداری سیستان در دست خانواده کیانی بود و آنان خود را از بازماندگان کیانیان افسانه‌ای می‌شمردند.

امیرعلم خان خزیمه پسر بزرگ خود، امیر علی‌اکبرخان حسام‌الدوله دوم (حشمت‌الملک دوم)، را به عنوان «نایب‌الحکومه» روانه سیستان کرد و او تا آخر در این مقام و در مقام «امیر سیستان» باقی ماند. وی در اواخر زندگی به بیرجند، مرکز حکومت خودمختار مرزداری خزیمه در قاینات، بازگشت و پسر جوان خود، امیر معصوم خان حسام‌الدوله سوم، را مأمور سرپرستی امور سیستان کرد. این وضع تا سال ۱۳۱۶ (۱۹۳۷) ادامه یافت.^{۱۸} در آن سال امیرمعصوم خان خزیمه از امیری قاینات و سیستان استعفا کرد و حکومت مرزداری نیمه‌مستقل ۱۳۰۰ ساله خزیمه را در قاینات و سیستان پایان داد. در آن تاریخ بود که سیستان و بلوچستان در هم ادغام شد و به گونه استان

F	B	2		
F				
2	9	F	2	22
				9.
F			I	
				9.

۱۸. حجّت‌الاسلام شیخ محمدحسین آینی، بهارستان، تهران، ۱۳۲۷، صفحه ۱۴۰. این اثر نایاب است.

جداگانه‌ای در نظام سیاسی نوین ایران درآمد.

به هر حال، تنبیه سرداران یادشده بلوچی سیستان سبب شد امیر افغانستان، امیر شیرعلی خان، به موجب قرارداد سال ۱۸۵۷ خود با هند بریتانیا، از ایران به دولت هندوستان شکایت برد. دولت هند بریتانیا نظر وزیر خارجه بریتانیا (لندن) را در زمینه مختار بودن ایران در تأمین حقوق خود در سیستان، ولو با استفاده از زور اسلحه، بی‌ربط و مردود شمرد و حکمیت مرزی افسران خود را، به موجب ماده ششم قرارداد پاریس با ایران و قرارداد ۱۸۵۷ خود با افغانستان، تحمیل کرد. این گونه بود که کار شکل‌گیری نهایی مرزهای خاوری ایران آغاز گردید.^{۱۹}

در این دوران بود که شماری از افسران سیاسی و نظامی هند بریتانیا و برخی دیگر از وابستگان آن دولت، مطالعه سرزمینهای مرزی خاور ایران را آغاز کردند و آثار پژوهشی ارزنده‌ای را در آن رابطه خلق نمودند. مهم‌ترین آثار پژوهشی خلق شده در آن دوران به قرار زیر است:

- ژنرال ژوزف فریه F. فرانسوی و مورد اعتماد ویژه وزارت خارجه هند بریتانیا مطالعات گسترده خود را در کتاب سفرهای کاروانی و سرگردانی در ایران، افغانستان و ترکستان و بلوچستان جمع‌آوری کرد و در سال ۱۸۵۷ در لندن به چاپ رساند.^{۲۰}
- کاپیتان هانت افسر نیروی دریایی هند بریتانیا شرح لشکرکشی دولت خود به جزایر و کرانه‌های ایرانی خلیج فارس را در کتاب نبرد ایرانی تنظیم کرد و در سال ۱۸۵۷ در لندن به چاپ رساند.^{۲۱}
- رابرت گرات و اتسون نیز دستاورد مطالعات خود را در سال ۱۸۶۶ در کتاب تاریخ ایران منتشر کرد.^{۲۲}
- ژنرال فردریک گلدسمید F. نتایج مطالعات گسترده ژرف و بسیار ارزنده خود و شماری از افسران فنی عضو کمیسیون مطالعات تحت فرمان خود را در کتاب دو جلدی ایران خاوری گرد آورد و در سال ۱۸۷۶ در لندن منتشر نمود.^{۲۳}

۱۹. برای آشنایی بیشتر نگاه کنید به: بیروز مجتهدزاده، «بر سیستان و هیرمند چه گذشته است؟»، فصلنامه راه‌آورد، چاپ لس‌آنجلس شماره ۲۵، بهار و تابستان ۱۳۶۹، ص ۲۶۷.

20. F.

B.

21.

22.

23. F. E.

— ایچ. دبلیو. بلو B. اثر تاریخی خود را در کتابی زیر عنوان «از ایندوس تا دجله» جمع‌آوری کرد و در سال ۱۸۷۳ در لندن به چاپ رساند.^{۲۴} (این اثر در سال ۱۹۷۷ در کراچی تجدید چاپ شد).

— لُرد جُرج کُرزن . مطالعات گسترده خود را درباره تاریخ ایران در قرن نوزدهم و کشمکشهای امپریالیستی در سرزمینهای خاوری ایران را در کتابی دو جلدی به نام ایران و مسئله ایران جمع‌آوری کرده و در سال ۱۸۹۲ در لندن به چاپ رساند.^{۲۵}

— سرهنگ سی. ای. بیت E. مطالعات ارزشمند خود را در سال ۱۹۰۰ در کتاب خراسان و سیستان به چاپ رساند.^{۲۶}

— سرهنگ هنری مک ماهون در سالهای ۱۹۰۳ و

۱۹۰۵ گزارشهای مفصلی از مطالعات خود در سرزمینهای مرزی سیستان تهیه کرد. این گزارشها در اسناد دولتی بریتانیا موجود است و هنوز به چاپ نرسیده است.^{۲۷}

— سِر پرسی سایکس در سال ۱۹۰۲ کتاب ده هزار مایل در ایران را در لندن به چاپ رساند.^{۲۸} وی در سال ۱۹۱۵ کتاب دو جلدی تاریخ ایران را نیز در لندن منتشر ساخت.^{۲۹} اگرچه سِر پرسی سایکس در تهیه این آثار، مطالعات گسترده‌ای در اسناد محلی به عمل آورده و از آثار کهن ایرانی استفاده فراوانی برده است، ولی در داوری خود نسبت به ایرانیان و افغانان نه تنها بی‌انصافی کرده بلکه از تحریف حقایق تاریخی منطقه، در خدمت به امیال امپریالیستی هند بریتانیا، فروگذار ننموده است. تأسف‌بارتر از آن اینکه شماری از تاریخ‌نویسان ایرانی نیز این بی‌انصافیها و تحریفهای

۲. . . B F I F

9 .

2 F

92.

2 E E B

9 .

2 I

. 2 2 9 F 2 .

بخشهای مهمی از این گزارش و اسناد مشابه به ضمیمه ترجمه فارسی کتاب نگارنده، ایران مرزدار و مرزهای خاوری ایران، به زودی در ایران منتشر خواهد شد.

2 9 2 .

29 9

تاریخی را بدون هیچ دخل و تصرف و توضیحی به فارسی برگردانده و تکرار کرده‌اند. نگارنده کوشیده است برخی از این بی‌انصافیها و تحریفهای سیر پرسی سایکس را در کتاب خود دربارهٔ امیران مرزدار و مرزهای خاوری ایران^{۳۰} تشریح کند.

— جی. پی. تیت . . . دو اثر ارزنده به شرح زیر تدوین کرد: مرزهای بلوچستان - سفر در سرحدات ایران و افغانستان، چاپ ۱۹۱۵ و ۳۱.

تعیین مرزهای بلوچستان و سیستان الف - مرزهای مکران

اوایل نیمهٔ دوم قرن نوزدهم بود که دولت هند بریتانیا در صدد تأسیس خط تلگراف هند و اروپا برآمد. از آنجا که این خط تلگراف می‌بایستی از جنوب ایران و خلیج فارس بگذرد، هیئتی به سرپرستی ژنرال فردریک گلدسمید مأمور مطالعهٔ سرزمینهای واقع در مسیر این خط تلگراف در بلوچستان و مکران شد. همان هنگام هند بریتانیا در اندیشهٔ تعیین مرز میان خود و ایران نیز بود. شکایت دولت ایران به لندن نسبت به تجاوزهای افغانان در سیستان و شکایت امیر افغانستان به دولت هند بریتانیا نسبت به اقدامات امیر علم‌خان خزیمه حشمت‌الملک زمینهٔ لازم را فراهم ساخت تا دولت هندوستان کمیسیونی را برای مطالعه و داوری در این زمینه مأمور نماید. ریاست این کمیسیون به ژنرال گلدسمید سپرده شد. مطالعات گستردهٔ محلی وی و آشنایی او با سرزمینهای واقع شده میان هند و ایران سبب این انتصاب بود. دولت ایران میرزا معصوم‌خان انصاری را به نمایندگی خود در کمیسیون حکمیت منصوب کرد.

قرار بر این گذارده شد که کمیسیون داوری مرزی گلدسمید از سال ۱۸۷۰ آغاز به کار کند. اما از آنجا که شورش و هرج و مرج بر افغانستان چیره شد کار این کمیسیون، به خواستهٔ امیر افغان، یک سال به تأخیر افتاد. در این فاصله، دولت هندوستان موافقت ایران را برای تعیین مرزهای بلوچستان و مکران میان ایران و امپراتوری هند بریتانیا جلب کرد.

ژنرال گلدسمید مأموریت یافت از آغاز سال ۱۸۷۱ کار مطالعات مرزی در مکران را آغاز کند.^{۳۲} سوءنیت‌های گلدسمید نسبت به حاکمیت‌های ایران در مکران و بلوچستان از

			B		E	I	B
	F	99					
	F	B			B		
		99					
2.							I

همان آغاز کار هویدا شد. علی‌رغم ظاهر کار که کمیسیون داوری مرزی وی فقط وظیفه مطالعه مناطق مرزی را، با مشارکت نماینده دولت ایران، داشته و اینکه نتایج مطالعات و مرز پیشنهادی باید در تهران با دولت ایران در میان گذارده شود و با آن دولت توافقیهای مرضی الطرفین به دست آید، دولت هند بریتانیا دستورالعمل مفصلی به گلدسمید داد و طی آن مسیر مرز را بنا به خواست یکجانبه خود از پیش مشخص نمود.^{۳۳} گذشته از این، میرزا معصوم‌خان انصاری طی گزارشی پی در پی کوشید تهران را هوشیار سازد که مأموریت گلدسمید بر اساس صداقت استوار نیست و او قصدی جز این ندارد که دادن سرزمینهای ایرانی به حکومت‌های دست‌نشانده هند بریتانیا در کلات^{۳۴} و خران (پاکستان کنونی) را جنبه‌ای قانونی بخشد. وی به تهران نوشت:

... چون همه منظورات مأمور مزبور از تحریراتش معلوم و مشهود خاطر... می‌گردد، لهذا به فرستادن کتابچه سؤال و جواب خود و مأمور انگلیس به حضور اولیای دولت علیه اکتفا کرده و جسارت می‌نماید... که این مأمور بجز حمایت و تقویت خان کلات و تحصیل سند که کج و نمپ و... تعلق به خان معزی‌الیه دارد خیال دیگری نداشته و از این کمترین نهایت دلخوری را دارد که مساعدتی در پیشرفت این منظور با مأمور مشارالیه نتوانست ظاهر نمود...^{۳۵}

نه تنها هشدارهای پی در پی میرزا معصوم‌خان انصاری به گوش دولت او فرو نشست، که گلدسمید بی‌اعتنا به اعتراضات پی در پی نماینده دولت ایران کار خود را ادامه داد. وی، سرانجام، در سال ۱۸۷۱ کار تعیین مسیر خط مرزی در مکران، از گوادر تا جالق، را به پایان برد و شرح چگونگی این خط مرزی را برای تأیید شاه به تهران ارسال کرد. ناصرالدین‌شاه، با اندکی تغییر در این گزارش، با مرز پیشنهادی گلدسمید موافقت کرد. تغییراتی که وی در مرز پیشنهادی گلدسمید به عمل آورد از این قرار بود که کوهک در بخش شمالی این خط مرزی و سرزمینهای واقع در میان رود دشت و رود نهنگ به طرف ایرانی مرز منتقل گردید و خلیج گوادر و سرزمین کج در طرف هندی مرز رها

→

F 2 . 9 F .

۳۳. همان منبع

۳۴. خان کلات سرزمین تحت فرمان خود را پیش از آن تاریخ به هند بریتانیا فروخته بود و خود تحت حمایت بریتانیا زندگی می‌کرد.

۳۵. برای نمونه نگاه کنید به نامه میرزا معصوم‌خان انصاری به میرزا سعیدخان انصاری، وزیر خارجه ناصرالدین‌شاه، مورخ ۲۹ صفر ۱۲۸۸ (۳۰ اردیبهشت ۱۲۲۹)، سند شماره ۹۳ از کتاب یکصد سند تاریخی تألیف ابراهیم صفایی، (تهران: ۱۳۵۴).

شد.^{۳۶} گلدسمید طی نامه‌ای به دولت هند بریتانیا توضیح داد که ایرانیان در مورد کوهک خیلی جدی هستند و چاره‌ای نیست جز موافقت به انتقال این منطقه به درون مرز ایران.^{۳۷}

دولت هند پیشنهاد گلدسمید را نادیده گرفت و وزیر مختار بریتانیا در تهران را مأمور قبولاندن مرزهای پیشنهادی گلدسمید کرد. دربار ناصرالدین‌شاه به آسانی تحت تأثیر کارهای وزیر مختار بریتانیا قرار گرفت و مرز پیشنهادی گلدسمید را پذیرفت.^{۳۸} ولی اندکی پس از پایان گرفتن کار تعیین مرز گلدسمید ابراهیم‌خان، حاکم بمپور، کوهک و بخشهای مهمی از درّه مشکیل و اسفندک را اشغال کرد و در عمل مرز گلدسمید را در آن بخش از بلوچستان به طرف خاوری کوهک و مشکیل منحرف ساخت. این وضع بیش از بیست سال دوام پیدا کرد و در سال ۱۸۹۵ بود که هند بریتانیا به ناچار پذیرفت که کوهک و اسفندک و دیگر سرزمینهایی را که ابراهیم‌خان پس گرفته و ضمیمه قلمرو ایران کرده بود به رسمیت شناسد.^{۳۹}

ب - مرزهای بلوچستان شمالی

در سال ۱۸۹۵ سرهنگ هنرگر فورد هلندیچ، افسر ورزیده استعماری هند بریتانیا و صاحب اندیشه‌های درخور توجهی در جغرافیای سیاسی مرزها، مأموریت یافت مرزهای بخش شمالی بلوچستان را میان هند بریتانیا و ایران تعیین کند. سرهنگ هلندیچ کار مطالعه این مرزها را از نقطه پایانی مرز گلدسمید آغاز کرد و تا نقطه آغازین سرزمین سیستان ادامه داد. وی در این مرزسازی بخشهای عمده‌ای از سرزمینهای زیر حاکمیت مستقیم و بی‌چون و چرای ایران، از جمله میرجاوه و سرزمینهای اطراف آن را به طول ۳۰۰ مایل، به حکومت خران داد. اعتراضهای ایران، در نخستین برخورد، مورد قبول واقع نشد. دولت هند بریتانیا بر مالکیت و حاکمیت ایران بر میرجاوه و اطراف آن واقف بود و علیرغم مقررات بین‌المللی و مقرراتی که خود با دولت ایران داشت، می‌کوشید این منطقه را در دست داشته باشد تا روزی با پس دادن آن، امتیازاتی از دولت ایران بگیرد.^{۴۰}

		F		F		. B.
				F	9 . 2 .	
						۳۷. همان منبع.
	F		I	F		. B.
				F	9 . 2 .	
9.			I			
		9	F	. 2 .		
	F		B			

آن روز سرانجام در سال ۱۹۰۵ فرا رسید و رویدادی در سیستان، هند بریتانیا را تشویق کرد تا با پس دادن میرجاوه امتیازی از دولت ایران بگیرد. موضوع از این قرار بود که سرهنگ هنری مک‌ماهون، افسر هند بریتانیا، در سال ۱۹۰۳ برای داوری در مورد مرزهای سیستان و تقسیم آب هیرمند با لشکر بزرگی وارد منطقه شد. حضور ناگهانی این گروه بزرگ بر میزان خواروبار در بازارهای منطقه اثر مهمی گذاشت و در اندک مدتی گندم در سیستان نایاب گردید. این دوران مصادف بود با اوج گرفتن رقابتهای روس و بریتانیا در سرزمینهای خاوری ایران. اسناد انگلیسی، مأموران روس در سیستان را به تحریک مردم محل علیه مأموریت مرزی سرهنگ مک‌ماهون در سیستان متهم می‌کنند.^{۴۱} به هر حال، کمیابی مواد غذایی در سیستان بهانه ضروری را برای شورش عمومی مردم سیستان فراهم ساخت. آنان، که از داوری غیرعادلانه ژنرال گلدسمید و مأموریت ناخواسته سرهنگ مک‌ماهون دل‌آزرده بودند، بیم آن داشتند که مک‌ماهون نیز مانند گلدسمید حقوق آنان از آب هیرمند را به افغانان خواهد داد، قیام بزرگی را آغاز کردند و دست به ویران کردن و آتش زدن اموال و ساختمانهای انگلیسیان در سیستان گشودند و قصد جان آنان کردند. امیرعلی اکبرخان خُزیمه (حشمت‌الملک دوم) امیر سیستان، نیروهای خود را برای مهار کردن قیام و شورش عمومی به کار گرفت و از قتل عام انگلیسیان جلوگیری نمود.^{۴۲} روسیان که در این دوره روابط نزدیکی با امیرعلی اکبرخان خُزیمه داشتند و از او و پسرش، امیرمعصوم خان خُزیمه (حسام‌الدوله سوم) در برابر انگلیسیان حمایت می‌کردند، از اقدام امیر خُزیمه سخت برآشفتمند و نفوذ خود را در تهران به کار گرفتند تا وی را از حکومت سیستان عزل کنند.^{۴۳} حکم عزل امیر علی اکبرخان حشمت‌الملک دوم صادر شد و می‌رفت که به اجرا گذاشته شود. نماینده سیاسی هند بریتانیا در سیستان طی نامه‌ای محرمانه به وزیر مختار بریتانیا در تهران نوشت از آنجا که امیر حشمت‌الملک به دلیل حفظ جان انگلیسیان در شورش سیستان مورد خشم روسیان قرار گرفته است و روسیان آشکارا تهدید کرده‌اند که وی را به خاطر

→ 2 9 . F . 2.
 . F . . B. I
 F . . B 9 F
 2 9 .

۴۲. پیروز مجتهدزاده، سیر تکاملی مرزهای خاوری ایران، همان، صفحه ۱۰۵.

۴۳. همان منبع، همان صفحه.

این کار از حکومت سیستان سرنگون خواهند کرد اگر عزل وی واقعیت پذیرد به اعتبار بریتانیا در سیستان لطمه بزرگی خواهد خورد. به این دلیل، از هیچ کاری برای جلوگیری از عزل وی نباید خودداری ورزید.^{۴۴} وزیر مختار بریتانیا در تهران این نظر را تأیید کرد و به دولت خود پیشنهاد داد. در نتیجه این پیشنهاد بود که دولت هند بریتانیا با دولت ایران به گفت‌وگو پرداخت و حاضر شد، در برابر عدم اجرای حکم عزل امیر علی‌اکبرخان خُزیمه در سیستان، میرجاوه و ۳۰۰ مایل سرزمین غصب شده ایران را، که هُلدلیج به هندوستان داده بود، به ایران بازگرداند. این تصمیم طی قرارداد مرزی ۱۹۰۵ ایران و هند بریتانیا درباره مرزهای شمالی بلوچستان، رسمیت یافت.^{۴۵} بر اساس قرارداد یاد شده در سال ۱۲۸۴ (۱۹۰۵) مرزهای شمالی بلوچستان تا سرزمین سیستان، در خطی مستقیم تعیین شد و به روی نقشه آمد. در سال ۱۳۲۹ (۱۹۵۲) دولت ایران و دولت کشور تازه تأسیس پاکستان برای حل و فصل باقیمانده مشکلات مرزی دو کشور دست به تلاشهایی زدند.^{۴۶}

مسئله هیرمند و مرزهای سیستان و حکمیت گلدسمید

اگرچه موجودیت مرزهای بین‌المللی میان ایران و افغانستان در میانه شاخه اصلی قدیمی هیرمند در سیستان سالهای زیادی است که مورد پذیرش دو همسایه قرار دارد اختلافات بر سر چگونگی تقسیم آب هیرمند^{۴۷} و دیگر حقوق مربوط به این رودخانه بین‌المللی هنوز حل نشده است. این وضع، علی‌رغم چندین تلاش در درازای ۱۲۰ سال گذشته، برای حل مسئله، همچنان بر جای مانده است. مشکل اصلی از آنجا آغاز گردید که رهبران سیاسی افغانستان در سرآغاز قرن بیستم رود هیرمند را حق انحصاری افغانستان دانستند. این فرض در حالی یقین شمرده شد که داوری ژنرال گلدسمید در سال ۱۲۵۱ (۱۸۷۲) مرزهای دو کشور را در دلتای هیرمند روی شاخه اصلی رودخانه

۴۴. همان منبع، همان صفحه.

F 9 F

2 2

B E I B

۴۷. «هیرمند» یک واژه کهن فارسی است مرکب از دو پیکر «رهر» به معنی «آب» و «مند» به معنی «دارنده». به این ترتیب «هیرمند» به معنی «دارنده آب» است، همانند «هیرمند» که دارنده «هنر» را گویند. منابع انگلیسی به غلط این نام را، بر اساس تلفظ افغانی، «هلمند» خوانده‌اند.

قرار داده بود. یادداشت ۲۵ سپتامبر ۱۹۰۴ سرهنگ مک‌ماهون انگلیسی اشاره دارد به اینکه دولت افغانستان نمی‌پذیرد که اختلافی در مورد مسئله آب وجود دارد زیرا موقعیت جغرافیایی آنان را تنها صاحبان سراسر هیرمند، واقع در بالای بند سیستان، می‌سازد.^{۴۸}

با برداشتی این‌گونه، نه تنها حاکمان افغانستان حقوق طبیعی مردم بخش پایین رودخانه را نادیده گرفتند و بستگی حیاتی زندگی آنان به آب هیرمند را حرمت نهادند که مقررات بین‌المللی را نادیده انگاشتند که همان اوان رودخانه‌هایی را که از خاک بیش از یک کشور عبور کنند «رودخانه‌های بین‌المللی» شناختند.

مشکل واقعی از هنگامی آغاز شد که کمیسیون دآوری مرزی گلدسمید در سال ۱۲۵۱ تصمیم گرفت مرز میان ایران و افغانستان را در سیستان روی شاخه اصلی رود هیرمند قرار دهد بی‌آنکه در مورد چگونگی تقسیم آب آن و حقوق دو همسایه تصمیمی گیرد و توصیه‌ای بنماید.^{۴۹}

دآوری مرزی گلدسمید در سیستان با مشکلات فراوانی آغاز شد. کارشنک‌های میرزا معصوم‌خان انصاری، نماینده دولت ایران در کمیسیون، به اوج رسید. وی به مأموریت گلدسمید در سیستان شدیداً بدبین بود و در یادداشتهای فراوانش به دولت ایران پافشاری می‌کرد که گلدسمید در نظر دارد همه سیستان را به افغانستان دهد.

میرزا معصوم‌خان، پس از عبور از بلوچستان و ورود به خاک سیستان، خود را به سرعت به امیرعلم‌خان سوم خُزیمه، حشمت‌الملک اول، امیر قاینات و سیستان، رساند و او را از تردیدهای خود نسبت به مأموریت گلدسمید آگاه ساخت. امیرعلم‌خان نیز تا توانست در کار کمیسیون گلدسمید کارشنکی کرد. وی در نصرت‌آباد، که خود بنا کرده بود و بعدها «زابل» نام گرفت، میرزا معصوم‌خان انصاری را در یکی از بناهای مجلل خود سکونت داد و ژنرال گلدسمید و همراهان انگلیسی او را به ساختمانی محقر منتقل ساخت و اجازه نداد نماینده افغانستان در کمیسیون دآوری مرزی و سرپرست یا «مشاور» او، ژنرال پولاک، گام بر خاک سیستان نهند. در گفت‌وگوهایش با گلدسمید نیز امیرعلم‌خان خُزیمه آشکارا سخن از آن به میان آورد که اجازه نخواهد داد

۴۹. پیروز مجتهدزاده، «هیرمند و هامون در چشم‌انداز هیدروپولیتیک خاوری ایران»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال دهم، شماره پنجم و ششم، تهران، (بهمن و اسفند ۱۳۷۴)، صص ۴۸-۴۲.

خاک سیستان به امیر افغانستان داده شود. وی در این راه تا آنجا پیش رفت که نامه ویژه ناصرالدین شاه دایر بر موافقت دولت وی با داوری گلدسمید را بی‌ارزش شمرد.^{۵۰} در نتیجه این برخوردهای محکم و نسبتاً خشونت‌آمیز وی بود که گلدسمید در گزارشی به دولت هند بریتانیا نوشت:

امیر قاین قدرت زیادی دارد. نماینده ایران در کمیسیون مرزی به دست او بازی می‌کند و مرتباً از نامه لُرد راسل یاد می‌کند. وی می‌گوید هیچ بخشی از مایملک کنونی ایران قابل بحث نخواهد بود.^{۵۱}

با دریافت این یادداشتها و بر اساس این گونه آگاهیها بود که دولت هندوستان در نامه‌ای از ژنرال پولاک، مشاور یا سرپرست نماینده امیر افغانستان در کمیسیون مرزی گلدسمید، پرسید:

ایران بخشهای اصلی سیستان را چنان محکم در اختیار دارد که نظر داوری مرزی باید به سود ایران باشد، ولی... آیا چنین مرزی (روی شاخه اصلی هیرمند در دلتا)، اگرچه همه آنچه را که خواسته افغانستان است برآورده نمی‌سازد، می‌تواند منافع افغانستان را تأمین کند؟^{۵۲}

این نامه، از یک سوی، نشان‌دهنده آن است که هند بریتانیا قصد داشت بخشهای بزرگ‌تری از سیستان را به افغانستان دهد ولی قدرت‌نماییهای امیر علم‌خان خُزیمه مانع از این کار شد؛ و از سوی دیگر، زمینه‌ای فراهم ساخت تا بر اساس آن ژنرال گلدسمید توانست مرزهای دو کشور را روی شاخه اصلی هیرمند در دلتا قرار دهد و آنچه را «سیستان داخلی» یا «سیستان اصلی» نام داده بود به ایران بدهد و بخش بزرگتر آن سرزمین را که وی «سیستان خارجی» نام داده بود به افغانستان ببخشد.^{۵۳}

اعتراضات و کارشکنیهای امیر علم‌خان خُزیمه، امیر قاینات و سیستان، و میرزا معصوم‌خان انصاری، نماینده دولت ایران در کمیسیون داوری، سبب شکایت گلدسمید از آنان نزد مقامات بریتانیا و درخواست از آنان شد برای اعمال نفوذ در تهران تا

F	E	2		
F	F	F	I	2
F	92.			
2. F	F	I	2	2 F
92.	F	E	9.	

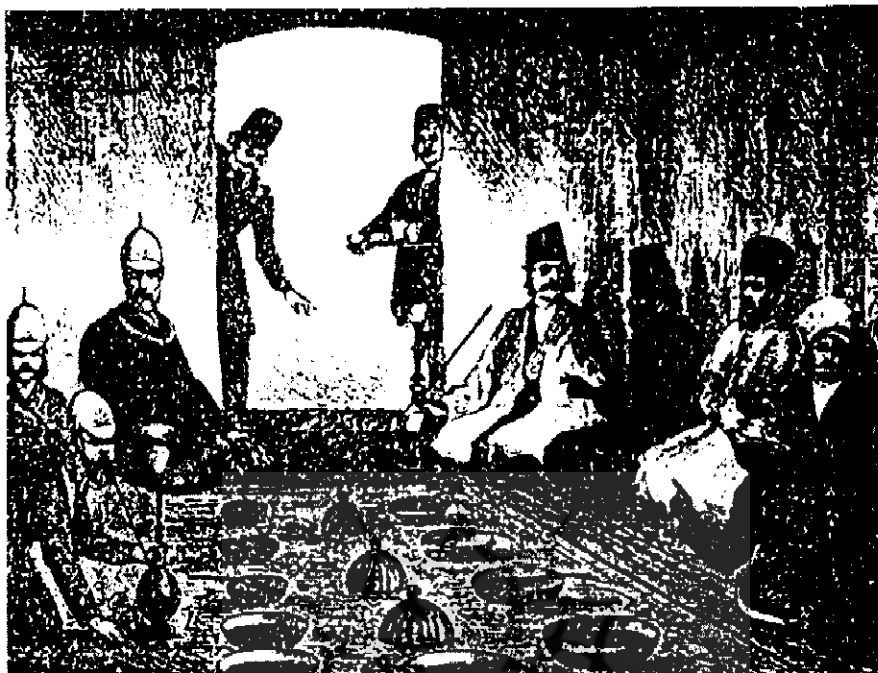
کمیسیون داوری مرزی از سر آن دو رها شود.^{۵۴} وی در کتاب خود نیز از کارشکنیهای این دو تن ناله سر می‌دهد.^{۵۵} در نتیجه این شکایتها، نه تنها امیرعلم‌خان خُزیمه در اوایل سال ۱۲۵۱ (۱۸۷۲) از حکومت سیستان معزول شد و شخصی به نام صمصام‌الملک به جای وی حکومت سیستان را گرفت و نه تنها بخش بزرگی از املاک شخصی و خانوادگی امیرعلم‌خان در خاور شاخه اصلی هیرمند به افغانستان داده شد^{۵۶} بلکه میرزا معصوم‌خان انصاری ناگهان ناپدید گردید و دیگر از او در این رابطه نامی و نشانی به میان نیامد. امیرعلم‌خان خُزیمه در فروردین ماه ۱۲۵۳ (دسامبر ۱۸۷۴) دوباره حکومت سیستان را به دست آورد و ناصرالدین‌شاه، که متوجه اشتباه خود شده بود، شمشیر مرصعی را به پاس خدماتش در سیستان به وی اعطا کرد.

گلدسمید کار تعیین مرز سیستان را در سال ۱۲۵۱ (۱۸۷۲) به پایان رساند و نتیجه کار را به تهران برد. در تهران این اسناد، در نهایت بی‌خبری، به امضای میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله، به عنوان نماینده ایران در کمیسیون حکمیت گلدسمید (به جای میرزا معصوم‌خان انصاری) رسید. میرزا ملکم‌خان در حالی اسناد تعیین مرزهای سیستان را امضا کرد که حتی سیستان را ندیده و از چگونگی کار مطالعات مرزی و تعیین مرز کمترین آگاهی نداشت.^{۵۷} وی پس از دو بار دیدار با گلدسمید در تهران و پس از برخی لفاظیهای بی‌مورد و بی‌نتیجه، خطوط مرزی تعیین شده از سوی گلدسمید و نقشه‌های مربوط را، به نمایندگی از سوی دولت ایران، امضا کرد. تنها موردی که در تصمیمات مرزی گلدسمید یادی از آب هیرمند دارد، به این قرار است: «فراتر، باید کاملاً درک شود که هیچ کاری از سوی دو طرف نباید صورت گیرد که نتیجه‌اش دخالت در آب مورد نیاز برای آبیاری در دو کرانه باشد».^{۵۸}

کمیسیون داوری مک‌ماهون و مسئله آب هیرمند

تغییر مسیر رودخانه در دلتا در سال ۱۸۹۶ سبب بروز اختلافات تازه‌ای شد. داوری انگلیس یک بار دیگر درخواست شد و سرهنگ هنری مک‌ماهون در سال ۱۹۰۳ مأمور

۹ H E I B
 9 .
 . F E 2 2 .
 . E B
 ۵۷. نگاه کنید به مقاله «کتابچه تحدید سیستان»، فصلنامه ایران زمین، سال ۲۸، تهران (۱۳۶۹)، ص ۲۹۸.
 . E B
 B E



ژنرال فردریک گلدسمید و برخی از افسران انگلیسی کمیسیون مرزی وی در حال صرف صبحانه با امیر علم خان سوم نخریمه، حشمت‌الملک اول، امیر قایمات و سیستان، (انتباس از کتاب «ایران خاوری» تألیف گلدسمید - لندن ۱۸۷۶)

شد مرزهای تازه‌ای را تعیین و نشانه‌گذاری کند. مرزهای تازه مک‌ماهون، در عمل، همانی بود که در گذشته ژنرال گلدسمید تعیین کرده بود، جز اینکه مک‌ماهون در سال ۱۹۰۵ دست به تقسیم آب زد^{۵۹} و این اقدام مشکلات بیشتری آفرید. پس از اینکه در سال ۱۹۰۳-۴ مک‌ماهون تصمیم گرفت آب رود هیرمند را در مناطق مرزی به تساوی میان دو طرف تقسیم کند^{۶۰} در سال ۱۹۰۵ این نظر را تغییر داد و به دلایلی ناشناخته تصمیم گرفت دوسوم آب هیرمند را در دلنا به افغانستان دهد و یک سوم آن را به سیستان ایران^{۶۱} که حاصلخیزتر و به مراتب پرجمعیت‌تر از منطقه مجاور در افغانستان «نیمروز» است.

9. E B I I B

I 99

F B 29 F 2

بی‌عدالتی‌ای که در این تقسیم آب نسبت به سیستان ایران شد حتی با خواندن مطلبی از خود مک‌ماهون در مورد بی‌عدالتی نسبت به ایران در صورت تقسیم مساوی آب هیرمند (تصمیم سال ۴-۱۹۰۳)، آشکارا به جلوه درمی‌آید و مورد تأیید خود مک‌ماهون قرار می‌گیرد. در مورد تقسیم مساوی آب هیرمند میان دو همسایه، مک‌ماهون به افغانان نوشت:

حتی یک افغان، وقتی خوب درک نماید، باید تأیید کند در هر راه‌حلی که حقوق ایران را در مورد آب مورد دسترسی کنونی محدودتر نماید، یک توفیق اضافی برای افغانستان است که پیش از این تنها از ۱۶ درصد آب رودخانه را در پایین رودبار استفاده می‌کرد، در حالی که ایران ۶۲ درصد از آب رودخانه را مصرف می‌کرد. به تأخیر افتادن حل مسئله می‌تواند به، به رسمیت شناختن حقوق ایران نسبت به آنچه سنت دیرینه در اختیارش می‌گذارد، منجر گردد...^{۶۲}

پس از تأیید حقایق بالا در مورد حقوق ایران نسبت به آب رود هیرمند (در سال ۱۹۰۳) مک‌ماهون در سال ۱۹۰۵ دوسوم آب هیرمند را به افغانستان بخشید. ایرانیان تقسیم آب ۱۹۰۵ مک‌ماهون متکی بر یک‌سوم به ایران و دوسوم به افغانستان را ناپذیرفتنی یافتند و از تصویب سر باز زدند. افغانان، در مقابل، از این داوری خوشنود بودند.^{۶۳} بزرگان محلی از این داوری چنان رنجیده شدند و آن را چنان ناعادلانه یافتند که تصمیم گرفتند عملاً اصولش را زیر پای بگذارند.

با فرا رسیدن ماههای تابستان ۱۹۰۵ و کمیاب شدن آب هیرمند در سیستان، افراد محلی سیستان دو نهر جدید را از شاخه اصلی رودخانه مرزی بریدند. این دو کانال در جایی بریده شد که داوری مک‌ماهون هر گونه دخالت در آب هیرمند از سوی دو طرف را در آن ممنوع کرده بود. از آنجا که حکم داوری وی به تصویب دو طرف نرسیده بود مک‌ماهون نتوانست در این برخورد کاری کند. اقدام افراد سیستانی، به هر حال، اختلافات در طرف را دوباره زنده کرد. نامه‌های شکوه‌آمیز از سوی مردم سیستان در نگرش مک‌ماهون و بریتانیا به خاطر «دسیسه» علیه حقوق آنان در آب هیرمند به سود افغانستان، در روزنامه‌های ایرانی مخالف در خارج از کشور و در روزنامه‌های روسی درج شد. روسها نامه‌هایی به ولیعهد ایران (محمدعلی میرزا) نوشتند و ناخرسندی خود را نسبت به آنچه داوری انگلیسی علیه حقوق آبی مردم سیستان روا داشته بود ابلاغ

2. 2
9 F B I 2
9 F 2

کردند.^{۶۴} برخی مردم سیستان به ساختمانهای مقر کمیسیون داوری انگلیسی حمله برده و آن ساختمان را به آتش کشیدند^{۶۵} و دولت ایران داوری تازه‌ای را درخواست کرد که هرگز عملی نشد.

این اختلافات برای سالها ادامه پیدا کرد. در یادداشت‌های محرمانه دسامبر ۱۹۲۹ خود کنسول بریتانیا در سیستان، برای مثال، می‌نویسد که سر و صداهایی میان اتباع ایران و افغانستان در سیستان بروز کرد که حاصل دوام اختلافات دو طرف بر سر تقسیم آب هیرمند بود.^{۶۶}

با گسترش یافتن روابط دوستانه در دهه ۱۳۱۰ بین ایران و دولت تازه استقلال یافته محمدنادر شاه در افغانستان، تلاش‌های تازه‌ای برای حل مسئله آب هیرمند آغاز شد و در سال ۱۳۱۷ منجر به امضای پیمانی میان دو همسایه شد. اصل نخستین این پیمان گویای آن بود که «دولتهای ایران و افغانستان توافق کردند که همه آب هیرمند از بند کمال خان (۴۷ کیلومتر داخل خاک افغانستان نسبت به مرز ایران) به سهم مساوی میان ایران و افغانستان تقسیم گردد». اصل دوم تأیید می‌کرد که «دولت افغانستان متعهد می‌شود هیچ کانال تازه‌ای برای استفاده از آب بیشتر از آنچه هم‌اکنون میان ده چهاربرجک و بندکمال خان می‌برد، احداث نکند و کانالهای موجود را تعمیر نکند».^{۶۷}

این پیمان اگرچه در راستای موازین موجود بین‌المللی قرار داشت و، از دید ایران، پیشرفت چشمگیری نسبت به داوری مک‌ماهون شمرده می‌شد نتوانست مهر پایان بر اختلافات دو کشور نهد چرا که افغانها نتوانستند میان خود توافق کنند و به دلیل دگرگون شدن محیط سیاسی ایران در خلال جنگ جهانی دوم و تبعید رضاشاه در سال ۱۳۲۰ توسط بریتانیا و شوروی پیشین افغانها از تصویب پیمان سرباز زدند. این اختلافات هنگامی دوباره اوج گرفت که شماری از شرکتهای آمریکایی با دریافت امتیازهایی از دولت افغانستان در سال ۱۳۲۲، ساختمان سدها و کانالهای انحرافی چندی را روی رود هیرمند آغاز کردند. مردم سیستان بر این باور شدند که بازتاب ساختمان این سدها و کانالهای انحرافی در افغانستان سریع خواهد بود. یادداشت‌های محرمانه سرکنسول

۶۷. مواد یکم و دوم از پیمان تقسیم آب هیرمند میان ایران و افغانستان، مورخ ۶ بهمن ۱۳۱۷ (۲۶ ژانویه ۱۹۳۹) متن فارسی، از اسناد مرکز اسناد وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران.

بریتانیا در مشهد از خشکسالی درازمدتی در تابستان ۱۳۲۶ سخن دارد و اشاره می‌کند: اخباری از زابل رسیده است دایر بر این که حدود یک ماه است که آبی از هیرمند به شهر نرسیده است و روستاهای اطراف سه ماه است که بی آب مانده‌اند. مردم خشکسالی زده منطقه باور ندارند که نباریدن برف در زمستان گذشته علت است و اشاره کرده‌اند که از مرز گذشته، به افغانستان وارد خواهند شد و به زور سدها را خواهند شکست و آبی را که زندگیشان بدان بسته است رها خواهند کرد. آنان بر این باورند که افغانها به شیوه غیرقانونی، آب سهمی آنان را دزدیده و یا از راه کانالهای نوین بناشده از سوی آمریکاییان منحرف کرده و به دیار گیریشک می‌برند.^{۶۸}

پس از بازدید از کانال انحرافی در افغانستان در سال ۱۳۲۶، سفیر ایران در افغانستان به دولتش گزارش داد که آن کانال به درازای ۱۱۰ کیلومتر ساخته شده است. ژرفای آب در سراسر کانال دو متر و نیم است. گستره آن ۳۰ متر است و رفته رفته کاهش یافته سرانجام به ۱۲ متر می‌رسد. این کانال میان ۱۵ تا ۲۰ هزار فوت مکعب آبی را منحرف می‌سازد که می‌بایستی به سیستان رسد.^{۶۹}

ساختمان دو سد بزرگ (سد مخزنی گجکی و سد انحرافی بُغرا) در افغانستان در سال ۱۳۲۸ (۱۹۴۹) سرو صدای زیادی را میان ایرانیان سبب شد. در نتیجه میانجیگری ایالات متحده آمریکا، دو کشور سرانجام نمایندگان خود را برای گفت‌وگو به واشنگتن فرستادند. این گفت‌وگوها (۱۹۵۹) به نتیجه‌ای نرسید^{۷۰} و اختلافات تا سال ۱۳۵۲ ادامه یافت. در آن سال دو کشور پیمان تازه‌ای را امضا کردند درباره چگونگی سهم آب هر یک ۲ در بخش دلتای هیرمند که به گونه مبهمی به تصویب رسید. براساس این پیمان شگفت‌آور، قرار بود ۲۲ متر مکعب در ثانیه از آب هیرمند در دلتا به عنوان سهم ایران در نظر گرفته شود به اضافه دو متر مکعب در ثانیه آب خریداری شده از افغانستان و دو متر مکعب آب بخشش شده از سوی محمدظاهرشاه به محمدرضا پهلوی^{۷۱} که جمع

E B 9
9 F 2 2

۶۹. تلگراف شماره ۲۵۲ سفیر ایران در کابل به وزارت خارجه دولت شاهنشاهی ایران، ۱۳۲۶. متأسفانه جزئیات دیگر تاریخ تلگراف روشن نیست. اسناد دفتر نخست‌وزیری ایران، شماره سری ۱۰۲۰۱۰.

۷۰. از یادداشت‌های خصوصی پرفسور محمدحسن گنجی، منشی هیئت نمایندگی ایران در گفت‌وگوهای ۱۹۵۹ واشنگتن به نگارنده، مورخ ۱۸ اسفند ۱۳۶۹.

۷۱. از یادداشت‌های خصوصی محمود فروغی، سفیر ایران در کابل به هنگام مذاکرات اولیه که به پیمان عجیب ۱۳۵۲ انجامید. این یادداشتها در تاریخ ۷ شهریور ۱۳۶۹ برای نگارنده ارسال شد.

آب واردشونده به سیستان ایران را به ۲۶ متر مکعب در ثانیه می‌رساند. میزان ۲۲ متر مکعب در ثانیه از هنگامی به گونه زیربنای اصلی ادعاهای افغانان درآمد که کمیسیون به اصطلاح بی‌طرف در سال ۱۳۲۷ از سوی آمریکاییان تشکیل شده و این رقم را به عنوان میزان آب موردنیاز دو طرف در دلتای هیرمند عنوان کرد.^{۷۲} اگرچه این رقم از میزان یک سوّم آب سهمی ایران که از سوی داوری ۱۹۰۵ مک ماهون تعیین شده بود به مراتب کمتر بود، افغانان از پذیرفتنش در آن هنگام سر باز زدند.^{۷۳} با این حال، رقم یاد شده، از آن پس، به عنوان مبنای نهایی بحثهای آنان درآمد. کودتای سال ۱۳۵۲ افغانستان، به هر حال، مانع تصویب پیمان آن سال در آن کشور شد. پادشاهی ایران نیز در سال ۱۳۵۷، در نتیجه انقلاب اسلامی، سرنگون شد. به دنبال این دگرگونیها افغانستان به اشغال نیروهای شوروی پیشین درآمد و دولت دکتر نجیب‌الله دست‌نشانده شوروی‌ها در سال ۱۳۷۱ سرنگون گردید. این رویداد منجر به شعله‌ور شدن آتش جنگ داخلی در افغانستان شد که همچنان ادامه دارد. این رویدادها مانع از آن شد که دو همسایه تلاشهای تازه‌ای را برای حلّ اختلافات میان خود آغاز کنند. در عین حال، باید گفته شود که هرج و مرج ادامه‌یابنده در افغانستان سبب سست شدن کنترل اداری و فنی آب هیرمند در آن کشور شده است و جریان آزادانه سیلابها در دلتا، سبب زندگی دوباره دریاچه هامون برای یک دوره موقت شده است.

بخشهای میانی و شمالی مرزهای ایران و افغانستان

در پی جداسازی هرات از ایران در سال ۱۸۵۷ و اشغال آن در سال ۱۸۶۳ توسط امیردوست محمدخان که تقسیم خراسان را نهایی کرد، مرز میان خراسان و پادشاهی افغانستان در باختر هرات، غوریان و فراه قرار داده شد. این مرز ۳۲۷ مایل درازا دارد که درازای هُریرود، به عنوان شمالی‌ترین نقطه مرز ایران و افغانستان، نیز به آن افزوده می‌شود. این مرزها در موقعیت ۳۵ درجه و ۳۷ دقیقه، و ۳۱ درجه و ۵۰ دقیقه در یک جهت تقریباً شمالی - جنوبی از میان رودها و کوهها و صحراها می‌گذرد.

اگرچه هرات توسط دوست محمدخان - از خاندان بارکزایی - تصرف شد مرزهای میان ایالت خراسان ایران و ایالت هرات افغانستان تعیین نشده باقی ماند. این وضع سبب فزونی گرفتن برخوردها میان دو کشور شد آن‌گونه که تعیین خط مرزی مشخص در

۷۲. آگاهیهای خصوصی که از سوی امیرحسین خان خزیمه علم در اختیار نگارنده گذارده شد. وی در سال ۱۳۲۷ (۱۹۳۸) معاونت وزارت کشاورزی ایران را داشت و شخصاً و مستقیماً درگیر کار کمیسیون به اصطلاح بی‌طرف بود.
۷۳. از اسناد دفتر نخست‌وزیری ایران، سری ۱۰۲۰۱۰.

بخشهای مرکزی خراسان اجتناب‌ناپذیر گردید. امیرشیرعلی خان نه تنها شک و تردیدهای ایران نسبت به طرحهای توسعه‌طلبانه پدرش را کاهش نداد بلکه با تحریک دست‌اندازیهای مسلحانه در مرزهای سیستان بر نگرانیهای ایران افزود.

دولت ایران در دسامبر ۱۸۷۸ به آگاهی وزیرمختار بریتانیا در تهران رساند که امیرافغان نیروهایی را برای حمله به سیستان گردآوری کرده است. ایران به موجب بند ۶ پیمان ۱۸۵۷ پاریس خواستار مداخله دولت بریتانیا شد. فرماندار کل هند، در رابطه با درخواست تهران، مدعی شد که کلکته هیچ اطلاعی از وجود نیات سوء امیر افغان نسبت به سرزمینهای ایران ندارد.^{۷۴} با عدم توجه مقامات هند بریتانیا به نگرانیهای ایران، اختلافات سیاسی و حملات محلی در بخشهای مرزی هشتادان و قاینات افزایش یافت. وضعیت در نواحی یادشده به اندازه‌ای جدی شد که داوری و تعیین مرز ضروری گردید.

قضیه جلگه سنی خانه

تَبَس مسینا یا سنی خانه جلگه‌ای مرزی است واقع در شمال بیرجند، و آن‌گونه که از نامش برمی‌آید، جمعیتی سنی مذهب دارد. این جلگه، در درازای قرون، بخشی از حکومت مرزداري خزیمه در خراسان جنوبی بوده و مالکیت بیشتر زمینهای آن از آن امیران خزیمه بود. در نیمه قرن نوزدهم، میرزا رفیع خان، حاکم محلی سنی خانه، سرکشی اختیار کرد و طی قول و قرارهایی با افغانان می‌رفت که خود را با افغانان همداستان سازد و سرزمین تحت مسؤولیت خود را به قلمرو افغانستان وارد کند. دولت نیرویی را به منطقه گسیل کرد. این نیرو به یاری امیرعلم خان سوّم خزیمه، حشمت‌الملک اول و حسام‌الدوله اول، امیر قاینات و سیستان، قلعه فورک را فتح کرد، و میرزارفیع خان را شکست داد و از تجزیه جلگه سنی خانه جلوگیری نمود.

وجود یک جزیره سنی مذهب در دریای شیعی مذهب سیستان و خراسان آن روزگاران گمانهای فراوانی را در توجیه این وضعیت جغرافیایی ویژه تحریک می‌کرد؛ از جمله این که این جمعیت در دوران امپراتوری صفوی در قرون دهم تا دوازدهم هجری (قرون ۱۶ تا ۱۸ میلادی) به این جلگه کوچ کرد. این گمان ویژه از آن روی استحکام پیدا کرد که خانواده حکومتی محلی سنی خانه، یعنی دودمان میرزارفیع، خانواده‌ای سنی مذهب بود که در آن دوران از بلخ به آن سرزمین مهاجرت نمود. با این حال، اسناد تاریخی‌ای که نگارنده مورد بررسی و مطالعه قرار داده است نشان از آن دارد که سنی خانه قرن‌ها پیش از پدیدار آمدن امپراتوری صفوی در ایران، به همین نام بوده است.

سرهنگ دوم بیت انگلیسی، که در اواخر قرن نوزدهم میلادی از سنی خانه دیدن کرد، در کتاب معروف خود، خراسان و سیستان می‌نویسد:

تیس، مرکز سنی‌خانه، روستایی بود که شامل ۱۵۰ خانه می‌شد و در جلگه بازی در وسط درّه ساخته شده بود، با ردیفی از سی تا چهل آسیای بادی که در فاصله‌ای از خود روستا واقع شده‌اند. آب این منطقه از قناتهایی تأمین می‌شد که از راه تونلهای زیرزمینی از پای کوهها به آنجا آورده می‌شود و حاکم قاین مالک بیشتر این قناتهاست. قول و قرارهایی که براساس آن زمینهای این جلگه کشت می‌شود به این صورت است که او [امیر قاین] بذر کشت و گاوان شخم‌زن را تأمین کرده مالیات مربوط را به دولت می‌پردازد، و در مقابل، سه چهارم محصول را به دست می‌آورد و یک چهارم آن به برزگر می‌رسد. قلعه تیس^{۷۵} در روزگار خود محل مهمی شمرده می‌شد. دیوارها و باروهای این قلعه روی تپه‌ای بزرگ قرار دارد و دور تا دور آن را در ردیف از شیرازی یا خندقهای متصل به هم قرار دارد با یک خندق عمیق در بخش پیشین که جداره‌های متقابل آن هنوز هم در وضع مطلوبی قرار دارد. این قلعه از سوی یک واحد پیاده نظام کوچک اعزامی از سوی حکومت قاین پاسداری می‌شود. گزیک، یک روستای بزرگ با ۵۰۰ تا ۶۰۰ خانه، شمالی‌ترین نقطه سنی خانه است. در ورای آن، راه ما به دامنه‌های سنگی هدایت شد که بلافاصله در زیر رشته کوههای آن منطقه قرار دارد و در آن نشانی از زندگی دیده نمی‌شود. کوه و دشت [در اینجا] به یک اندازه خالی از زندگی است.^{۷۶}

برخلاف تلاش میرزارفیع خان و تمایل افغانان در افغانی نمایاندن سنی خانه، کاپیتان هانتز از کنسولگری بریتانیا در سیستان، در گزارشهای کنسولی خود در اوایل قرن بیستم، می‌نویسد که سنی خانه در نوشته‌های جغرافیایانویسان عرب قرون دوم و سوم هجری (قرون نهم و دهم میلادی) به عنوان بخشی از سرزمینهای ایرانی، مورد اشاره قرار گرفته است. وی گوید:

جغرافیایانویسان عرب این دوران به محلهای دوروه، تیس مسینا (سنی‌خانه) و زیر کوه اشاره دارند و آشکار است که حتی در آن روزگاران کهن این محلهای کوچک بخشهایی از قهستان (ایران) شمرده می‌شد، نه هرات یا سبزوار (سبزوار افغانستان). وجود دشت ناامید که در سراسر سرحدات قاین کشیده شده است دلیل طبیعی

۷۵. این قلعه «قلعه فورک» نامیده می‌شود.

آشکاری به وجود می‌آورد که چرا این برداشت وجود داشته و دارد.^{۷۷}

در پی ترور نادرشاه افشار در تابستان ۱۷۴۷، خانهای سنی خانه خودمختاری پیش گرفتند. با تجدید اقتدار خانواده خزیمه در قاینات، در دوران امیرعلم خان سوم، حشمت‌الملک، سنی‌خانه به قلمرو این اقتدار و حکومت مرزداری خزیمه در قاینات بازگشت.

امیرحسین خان خزیمه علم در گفت و گویی با نگارنده در تاریخ یکشنبه ۲۷ دی ماه ۱۳۷۷، داستان فتح قلعه فورک و قضیه جلگه سنی‌خاه را چنین برشمرد:

هنگامی که میرزارفیع خان یاغی شد و خواست به افغانستان ملحق شود دولت ایران پدربزرگ پدرم، امیرعلم خان حشمت‌الملک، را مأمور دفع او کرد. امیرعلم خان قلعه فورک را که قلعه‌ای تسخیرناپذیر شمرده می‌شد با برج و باروی بسیار مستحکم، به محاصره گرفت. محاصره به درازا کشید و فتح قلعه عملی به نظر نمی‌رسید. به این دلیل افسران سربیشه‌ای ارتش امیرعلم خان بر آن شدند که از راه دیگری به درون قلعه راه یابند. آنان با استفاده از رشوه دادن به نوکران و یاران خلوت میرزارفیع خان، آنان را با خود همداستان کردند. این یاران و نوکران میرزارفیع خان با آویختن ریسمانهایی از بالای برج، برخی از میران سربیشه‌ای ارتش امیرعلم خان را به بالای برج کشیدند و آنان در حمله‌ای ناگهانی به خوابگاه میرزارفیع خان، وی را کشته و پیکرش را از قلعه فرو فرستادند تا، برای اثبات کشته شدنش، نزد امیرعلم خان فرستاده شود. به این ترتیب بود که جلگه سنی‌خانه در قلمرو ایران محفوظ ماند.

کاپیتان هانتر انگلیسی در گزارش نسبتاً مفصل خود از بیرجند در سال ۱۹۱۲، بازگشت سنی‌خانه به حکومت مرزداری خزیمه را چنین شرح داده است:

در سال ۱۲۶۷ هجری (۱۸۵۱ میلادی) سلطان مراد میرزا احسام‌السلطنه نیرویی را با توپ و تفنگ و به فرماندهی سرتیپ پاشاخان، از تهران گسیل کرد تا به زیر کنترل آوردن نهایی سنی‌خانه را واقعیت بخشند. قلعه محکم و خوش‌منظره فورک، که پیوسته موضع محکم سنی‌خانه شمرده می‌شد، فتح گردید و میرزارفیع خان به هرات گریخت. میرعلم خان^{۷۸} یک بار دیگر، به خاطر خدماتش، مورد تقدیر قرار گرفت. در بازگشت به تهران، پاشاخان نیرویی را برای نگاهداری قلعه فورک مأمور

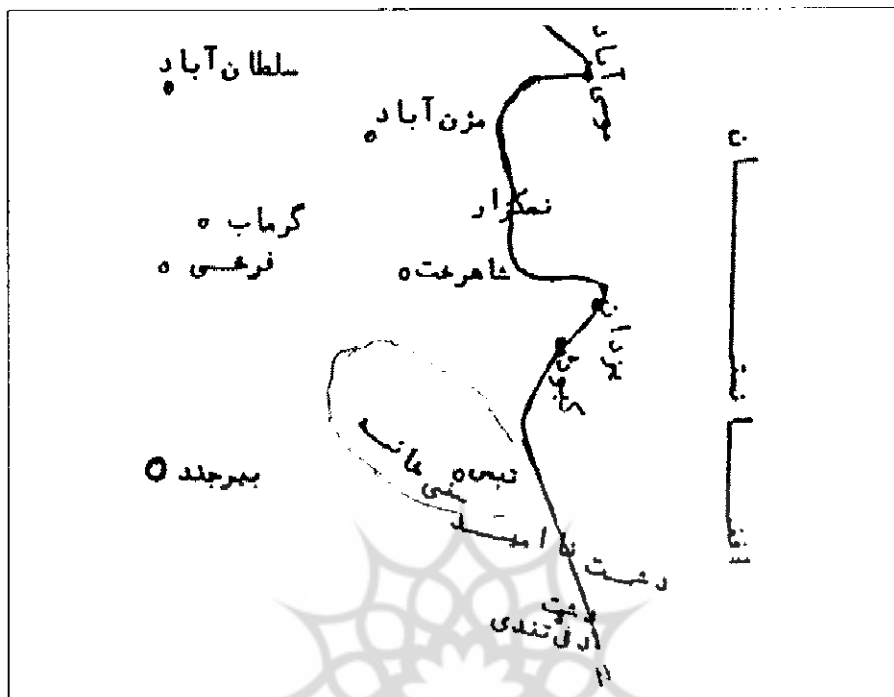
کرد. به این ترتیب، سرانجام سنی‌خانه به قلمرو ایران درآمد و به استان (حکومت مرزدار) فاینات افزوده شد. سردار سنی‌خانه، محمودولی خان (رفیع خان سوم)، پس از شکست در زمینه دریافت کمک از هرات، به تهران رفت و براساس توصیه پاشاخان که خود نیز سنی مذهب بود، به حکومت سنی‌خانه، در زیر فرمان امیر قاین، منصوب و متعهد شد سالانه پانصد تومان مالیات بپردازد. وی در راه بازگشت از تهران، در سمنان از سوی عوامل امیر قاین به قتل رسید.^{۷۹}

آنچه در این گفته با گفته امیرحسین خان خزیمه علم تناقض دارد مسئله مرگ میرزا رفیع‌خان بزرگ و رفیع خان سوم است. ایشان در گفت و گوی یاد شده با نگارنده تأکید کرد که «میرزارفیع خان بزرگ در جنگ سنی‌خانه و در جریان فتح قلعه فورک، آن‌گونه که جلوتر شرح داده شده، به قتل رسید و میرزارفیع خان سوم مورد بحث کاپیتان هانتز، از فرزندان یا نوادگان میرزارفیع خان بزرگ بود، و قتل وی در سمنان به دست عوامل امیرعلم خان تردیدآمیز است». این گفته به واقعیت نزدیک‌تر به نظر می‌رسد، چنان‌که امیرعلم خان سوم خزیمه، حشمت‌الملک، یکی از نوادگان میرزارفیع خان بزرگ را به همسری یکی از نوادگان خود، امیرمعصوم خان خزیمه، حسام‌الدوله سوم، پدر امیرحسین خان خزیمه علم، درآورد و از آن هنگام شاخه‌هایی از خانواده رفیعی با خانواده خزیمه و خزیمه علم بستگی خویشاوندی پیدا کردند و امروز یکی از برادران امیرحسین خان خزیمه علم (امیرعلم خان خزیمه) از نوادگان میرزارفیع خان بزرگ است.

داوری ژنرال مک‌لین و مرز هشتادان

دشت هشتادان بخش خاوری و بزرگ‌ترین قطعه سرزمینی را شامل می‌شود که بخش شمال باختری آن، سرزمین ایرانی باخزر است. در اسناد سال ۱۸۸۰، کرات، فرزنه، گرنه و رانوه جزو مجموعه‌ای بودند که از «ولایت پرین» یا باخزر جنوبی محسوب می‌شد.^{۸۰} بر اساس یادداشت ژوئیه ۱۸۹۱ ژنرال مک‌لین،^{۸۱} دژه هشتادان از شمال به تپه‌های سنجدی محدود بود که افغانان آن را کوه دربند می‌خوانند و در جنوب به کوه گدایانه، در خاور به سنگ دختر و یال خر، و در باختر به بلندبهای تقسیم‌کننده آب میان قناتهای

9. E 9 9 2 F 2 9 . 9.
 . E B I .
 2 F .
 . 9 F . .



هشتادان و نهرهایی که به سوی ایران جریان دارند، منتهی می‌شود. درّه هشتادان حدود ۲۴ مایل درازا دارد و پهن‌ترین گستره آن از دهانه شوراب به یال کوه گدایانه حدود ۱۶ مایل است. این درّه شامل سه منطقه متمایز از هم به شرح زیر است:

۱. حوضه شوراب که در رأس آن زمینهایی است که در گذشته‌ها محل سکونت و کشاورزی بود.
 ۲. کمربندی از استپهای هموار که حوضه شوراب را از سه طرف در برگرفته و نشانه‌ای از آبیگرهای سطحی در آن دیده نمی‌شود.
 ۳. شیب بیرونی در دامنه تپه‌ها و آبیگرهای آن در بیشتر قسمتها در استپ فرو رفته و تا رسیدن به شوراب پدیدار نمی‌شود، جز آن قسمت از سنجدی و شاید تاحدودی از سنگ دختر که به هنگام بارانهای سیل‌آسا، نمودار می‌گردد.^{۸۲}
- شوراب دارای شش آبیگر عمده است که پیش از ترک درّه، در دهانه، به یکدیگر می‌پیوندند. این مجموعه، از آنجا، کال قلعه نام می‌گیرد و در نزدیکی تومان آغا در نقطه

برخورد با هریرود، آنچه را در آن هنگام سرحد شناخته شده ایران و افغانستان بود، شکل می‌دهد.

در دشت هشتادان ویرانه‌های چند روستا وجود دارد که از مدت‌ها پیش از داوری مکین متروکه شدند. در زمان داوری مکین باقیمانده ۳۹ قنات در دره موجود بود که همگی خشک و مخروبه بودند. گفته می‌شود شمار قنات‌ها در زمانهای دورتر به ۸۰ می‌رسید و نام هشتادان نیز تأییدکننده آن است. والی خراسان در آوریل ۱۸۸۵ تصمیم به پاکسازی و بازسازی برخی از آن قنات‌ها گرفت. اقدامات والی با مداخله افغانان و تخریب دستگاهها و ابزارهای کارگران ایرانی توسط آنان متوقف شد.^{۸۳} این حادثه دو دولت را مستقیماً رویاروی هم ساخت. ایران و افغانستان جدا از هم از بریتانیا خواستند در مسأله مداخله کند.

دولت هند بریتانیا در سال ۱۸۸۶ تصمیم گرفت ژنرال مکین، سرکنسول بریتانیا در مشهد، را که فارسی را خوب می‌دانست، مأمور داوری میان ایران و افغانستان در اختلافات بر سر هشتادان کند. کارهای رسیدگی مقدماتی، به دلایل مختلف، به تأخیر افتاد. ژنرال مکین کار خود را در آوریل ۱۸۸۸ در هشتادان آغاز کرد. نماینده ایران در کمیسیون داوری، میرزا محبعلی خان نظام‌الملک، کارگزار خراسان، بود و ریاست گروه افغانی را ژنرال قطب‌الدین داشت. یکی از رؤسای طوایف، میرزا محمد عمر، را امیر افغانستان برای مراقبت ویژه کارهای کمیسیونر افغانی مأمور کرده بود.^{۸۴}

ژنرال مکین، پیش از رفتن به هشتادان، از نمایندگان ایران و افغانستان خواست اذعاهای کتبی خود را تسلیم وی کنند. افغانان در دعای اولیه خود خواستار شدند که کار رسیدگی، به اراضی کلوخ پرده‌ای و هشتادان محدود گردد.^{۸۵} ولی در دیدار کمیسیونرهای داوری در آوریل ۱۸۸۸ که نماینده ایران مدعی سراسر دره و سرزمین هشتادان تا سنگ دختر شد، نماینده افغانستان بی‌درنگ نظر خود را دگرگون کرده و مدعی سرزمینهای فرزانه، گرماب و مناطق دیگری شد که کاملاً در درون سرزمینهای ایرانی بوده و در مورد آنها هیچ‌گاه سخنی مطرح نبود.^{۸۶} گذشته از این‌گونه رفتارها، بزرگ‌ترین اشکال در رسیدن به نتیجه مناسب و عادلانه این بود که به هنگام داوری،

هشتادان کاملاً خالی از سکنه بود. در سرزمینی که مورد اختلاف دو یا چند کشور است، گواهی ساکنان آن از بهترین نشانه‌ها برای روشن شدن حقیقت مالکیتها است. ساکنان هشتادان بیش از یک قرن پیش از کار داوری مکلین آن دشت را ترک کرده بودند. ژنرال مکلین در نخستین یادداشت خود در مورد هشتادان اشاره دارد که از افغانان و از ایرانیان شنیده است که:

در حدود صد سال پیش یا جلوتر از آن، یک بیماری واگیردار خراسان خاوری و بخشی از هرات را آلوده کرد و مردمان زیادی را گرفتار ساخت. این بیماری، به ویژه در هشتادان و کافرقلعه، چنان شدید بود که ساکنان به طور جمعی آنجا را ترک کردند و از بازماندگان فراریان نیز بسیاری هرگز بازنگشتند.^{۸۷}

با عدم امکان رسیدگی به گواهی ساکنان، داور می‌بایست پیشینه تابعیت آنان را نسبت به هر یک از دو دولت ایران و افغانستان تعیین نماید.^{۸۸} همچنین، شواهد ارائه شده از سوی طرفین نیز باید مورد توجه قرار می‌گرفت. نماینده ایران یازده سند، و نماینده افغانستان ده سند به عنوان مدارک قطعی تسلیم ژنرال مکلین کردند.

مکلین فهرستی از خلاصه یازده سند ایران را به یادداشت ۱۴ دسامبر ۱۸۸۹ خود پیوست کرده و در پایان متن هر سند، ارزیابی خود را از آن ثبت نموده و تقریباً همه آن اسناد را ناوارد دانسته و همه آنها را رد کرده بود. ولی به هنگام رسیدگی اسناد دهگانه افغانان، مکلین همه آنها را به شکل اصلی خود درج کرد، بدون اینکه در مورد اعتبار آن اسناد نظری بدهد.^{۸۹}

با گذشت زمان و هنگامی که روشن شد نمایندگان طرفین به مصالحه در مورد یک راه‌حل تن نمی‌دهند. نایب‌السلطنه هند در نامه‌ای به امیر افغانستان از وی خواست به نماینده‌اش توصیه کند از ادعاهای غیرقابل توجه نسبت به سرزمینهای ایران دست بردارد و حدود تعیین شده توسط مکلین را بپذیرد.^{۹۰}

در مورد ایران، مکلین در ژوئیه ۱۸۸۹ فرصت یافت تا ناصرالدین شاه را در جریان سفرش به لندن دیدار کند. باید در جریان این دیدار بوده باشد که مکلین به این نتیجه‌گیری رسید که دربار قاجار نسبت به قضیه مورد منازعه و اهمیت آن برای ایران بی‌اعتناست. شاه قاجار در پایان دیدار با مکلین اظهار داشت که «افغانان چیزی

E 9 2 F
 . I 2 2 9 29 9.1
 9 . E E I
 F 2

نیستند»^{۹۱}، ولی وی تنها به خاطر «احساسات دوستانه نسبت به دولت فخیمه بریتانیا» تصمیم گرفت که تمام دشت هشتادان با همه قناتهای آن و دیگر منابع آب و زمینهای کشاورزی را و هر آنچه از مردم در آن منطقه است واگذار نماید.^{۹۲} در نتیجه این بخشش درک ناشدنی، جز تپه‌های بی‌حاصل هشتادان، سراسر منطقه هشتادان به افغانان داده شد. به علاوه، شاه قاجار، به منظور پوشیده ماندن این بخشش توجیه‌ناشدنی از چشم ملت ایران، درخواست کرد که در نقشه‌های جدید کلمه هشتادان در سوی ایرانی خط مرزی نمایش داده شود. وزیر مختار بریتانیا در تهران در گزارشی به نایب‌السلطنه هند مدعی شد که مکین با این دستاورد اعتبار زیادی کسب کرده است.^{۹۳}

با توجه به تحویل یادشده، مکین توانست تقریباً ۱۰۳ مایل از مرز ایران و افغانستان در خراسان را تحدید حدود کند. وی مرز را از دشت هشتادان، در حدود ۶۰ مایلی باختر شهر هرات تا گذرگاه ذوالفقار در محل برخورد مرزهای ایران - افغانستان - روسیه (ترکمنستان کنونی)، بررسی و ترسیم نمود. خط ترسیمی مکین ۳۹ نقطه گردش دارد که، جز تپه هشتادان، بقیه دشت هشتادان را در سمت افغانی نشان می‌دهد.

نایب‌السلطنه هند، مرزهای پیشنهادی در هشتادان را در سال ۱۸۹۰ به اطلاع دولتهای ایران و افغانستان رساند و در نامه ۲۹ سپتامبر ۱۸۹۰ به امیر افغان، وی را برای اعلام پذیرش راه‌حل تحت فشار قرار داد.

ژنرال مکین بی‌درنگ مأمور علامت‌گذاری مرز هشتادان گردید. وی در ژوئیه ۱۸۹۱ به کار خود پایان داد و نسخه‌ای از خلاصه کار را، همراه نقشه خط مرزی، تسلیم حکومت هند کرد. نایب‌السلطنه هند نیز نسخه‌ای از گزارش مکین را برای امیر افغان فرستاد که وی آن را با سرور فراوان پذیرفت.

اقدام نابخردانه ناصرالدین شاه در واگذاری دشت هشتادان به افغانان، واکنشهایی بین‌المللی را، به ویژه از سوی روسیه و فرانسه، برانگیخت. برای مثال، روسها مدعی شدند حال که سرزمینهای ایران به تاراج می‌رود، هشتادان باید به آنان داده شود. کاردار روسیه در تهران در پیامی برای امین‌السلطان صدراعظم، یادآور شد که باتوجه به شرایط، هشتادان در حقیقت به انگلیسیها داده شده است. فرانسویان نیز به‌طور مشابه خواستند

9 . I F
 2 . 92. I .
 9 . B.
 F . 2 .

که جزیره خارک به آنان واگذار شود.^{۹۴}

آنچه در هشتادان اتفاق افتاد به سادگی چیزی جز واگذاری ناعادلانه سرزمینهای ایران به افغانستان نبود. نه تنها روسیه و فرانسه به آن حقیقت آگاه بوده‌اند بلکه خود ژنرال مک‌کلین نیز آشکارا در یکی از یادداشتهای خود به آن اعتراف کرده است:

باید خاطرنشان کرد که افغانان هیچ مدرکی ارائه نکردند که نشان دهد آنان پیش یا پس از دوره احمدشاه (دزانی) هشتادان را واقعاً در اشغال داشته‌اند. برگه‌های بایگانی درآمد مالیاتی هرات هیچ اشاره‌ای به تاریخ آنها نداشت و از این رو، حتی اگر هم برگه‌ها واقعی باشد، هیچ اشاره‌ای بر این نیست که کلوخ پرده‌ای در کدام دوره به هرات مالیات پرداخته است.^{۹۵}

داوری مرزهای قاینات و خط آلتای (Altay)

داوری ژنرال مک‌کلین ۱۰۳ مایل از مرز خراسان را تعیین کرد و ۲۳۴ مایل باقی‌مانده از مرز میان ایران و افغانستان در ناحیه قاینات نامشخص رها گردید.

نواحی مرزی تعیین نشده با افغانستان از دهکده موسی‌آباد در جنوب خاوری ستون شماره ۳۹ خط مک‌کلین شروع می‌شد، از دریاچه نمک به نام نمکزار به سمت خاور قاینات ادامه می‌یافت و در کوه ملک سیاه در نقطه شروع خط داوری مک ماهون در سال ۱۹۰۵ که نقطه آغاز مرز سیستان است، خاتمه می‌یافت. در این نوار مرزی چند ناحیه میان ایران و افغانستان مورد منازعه بود. به علاوه، حملات مداوم عناصر افغانی به آبادیهای ایرانی نیز بسیار افزایش یافته بود. طوایف افغانی، از زمانهای دور، شهرها و روستاهای ایران را مورد هجوم قرار می‌دادند. ژنرال فریه در سال ۱۸۵۷ نوشت:

تنها ۵ یا ۶ سال است که کریم‌دادخان (رییس هزاره‌ها) به کار غارت روی آورده است. وی کاروانها را چپاول کرد و حملات خود را به جنوب (خاور) ایران در ناحیه قاین گسترش داد و در آنجا روستاها را غارت کرد و مردم را به صورت برده برای فروش به ازبکها با خود برد. حملات وی مرتباً تکرار می‌شد و ناراحتیهای فراوان به وجود می‌آورد، تا اینکه آصف‌الدوله (والی خراسان) برای یارمحمدخان (که در آن زمان هرات را در کنترل داشت) پیغام فرستاد که اگر قادر نیست منطقه خود را تحت نظم درآورد خود وی در رأس نیروی مسلح او را تنبیه خواهد کرد.^{۹۶}

9 . F B.

9 9 F 2

9 . E 9 F 2

9 . F 9 92.

گزارشها و یادداشتهای محرمانه کنسولگریهای بریتانیا در مشهد، بیرجند و سیستان، بیانگر موارد زیادی از حمله افغانان به شهرها و روستاهای خراسان، قاینات و سیستان است که از آغاز سده بیست رو به فزونی داشته است.

در اواخر ۱۹۳۴ این حملات به اوج رسید. خبرگزاری رویتر در آن تاریخ گزارش داد هنگامی، که برخی طوایف افغانی که پیشتر وارد ایران شده بودند و قصد بازگشت داشتند، در مسیر خود خسارتهای فراوان جانی و مالی برای مردم در ناحیه مرزی زورآباد برجای گذاشتند. آنان ظاهراً به تحریک مقامات محلی افغانی اقدام کرده بودند.^{۹۷}

این گزارش در ایران غوغا به پا کرد. مقامات ایران رسماً به دولت افغانستان اعتراض کردند. دولت افغان از ایران دعوت کرد نمایندگانی برای رسیدگی مشترک در مورد حادثه اعزام نماید.^{۹۸} البته دولت و نیز مطبوعات افغانستان منکر درستی قضیه بودند. سفیر افغانستان در تهران حتی دست به مبارزه برای بدنام کردن ایرانیان، به عنوان یک ملت، زد و در اطلاعیه‌هایی که میان نمایندگیهای سیاسی خارجی توزیع کرد اهانتها کرد و تهمتهای زیادی به ایرانیان زد.^{۹۹}

در این ماجرا، کمیسیون مشترک نتیجه گرفت که حادثه زورآباد بدون آگاهی دولت افغان بوده ولی به تحریک رهبران طوایف افغانی و برخی دیگر از افغانان صورت گرفته است. دولت افغانستان مسؤلیت مجازات مرتکبین و پرداخت غرامت را برعهده گرفت.^{۱۰۰} با اینکه عنوان شد در این حادثه دولت و مقامات افغانستان به طور مستقیم یا غیرمستقیم دخالت نداشته‌اند، ناظران بریتانیایی آگاه بودند که: «مدت درازی سیاست نایب سالار هرات این بود که خشن‌ترین عناصر خود در ایالت را در نواحی مرزی مستقر سازد. اینان از قبایل کاملاً مسلح بیابانگرد هستند که با شترها و گله‌های خود هیچ محدوده‌ای نمی‌شناسند و در وضعی هستند که حملات بی‌رحمانه‌ای به هر سو می‌کنند و اموال غیرمنقولی ندارند که نگران آن باشند.»^{۱۰۱}

افغانان گذشته از حوادث مرزی یادشده، از سال ۱۹۳۱ دعوای تازه‌ای نسبت به

9 . E 2 . 9 F 9 . 22.

9 . E . . 2 9 . 9 .

99. B 9 F 9 . 2 .

2 . 9

. 2 9 F 9 . 2 2 .

. 2 B. 9

9 F 9 . 222.

متصرفات ایران مطرح کردند و در ترتیبات مرزی شروع به مداخله نمودند. برای مثال، سرکنسول بریتانیا در مشهد در تلگرافی به دولت هند بریتانیا نوشت:
 ... اخیراً یک ستون مرزی در مرز باخزر توسط افغانان کنده شد که توسط نیروهای ایران جایگزین گردید. هر دو طرف پاسگاههای مرزی را افزایش داده‌اند و روابط تیره است.^{۱۰۲}

افزون بر این اقدامات، مقامات افغانی مدعی شدند که دهکده موسی‌آباد در جنوب باختری ستون شماره ۳۹ خط مکین متعلق به افغانستان است. آنان مدعی بودند که موسی‌آباد در رأی داوری سال ۱۸۹۱ مکین به افغانستان داده شد. در سال ۱۹۰۳ گروهی سرباز افغانی از موسی‌آباد دیدن کرده بودند^{۱۰۳}، و این در حالی بود که کمیسیون حکمیت مکین از دو طرف خواسته بود وضع موجود را در قطعات جنوب ستون شماره ۳۹ مرز هشتادان رعایت کنند. موسی‌آباد جزو مایملک محمد صدیق تبعه ایران و نایب‌الحکومه ناحیه ایرانی باخزر بود.

کاپیتان وینتر، کنسول بریتانیا در تربت حیدریه در گزارشی به حکومت هند در مه ۱۹۰۴ مواردی از دست‌اندازیهای افغانان به موسی‌آباد را برشمرده است که در پرونده ویژه‌ای در مرکز اسناد وزارت خارجه بریتانیا وجود دارد.^{۱۰۴}
 پیش از این گزارش، سرکنسول بریتانیا در خراسان نتیجه‌گیری کرده بود که مطابق بند ۱۲ گزارش مکین و ستون مرزی شماره ۳۹، موسی‌آباد مطمئناً باید متعلق به ایران دانسته شود.^{۱۰۵}

برای مثال، کارگزار ایرانی تربت حیدریه در سال ۱۹۰۴ به تهران گزارش داد که: «یک مقام افغانی از غوریان به خشک‌آباد آمد و به اهالی گفت که آنجا به افغانان تعلق دارد. همچنین یک مقام افغانی از غوریان دو بار در هفته از موسی‌آباد، خشک‌آباد و کوه سنگ دختر دیدار می‌کند و در صورت مشاهده، از چرای گله‌های ایرانی در آن جا جلوگیری می‌کند.»^{۱۰۶}

2.		I		9	9 2 F
	2 9.				
	F B			I	
	B 2		9 2 F	2 9.	
	E				
			2		I
		2	9 F	2.	
	E		B		F

سفیر بریتانیا در تهران در گزارش ۸ سپتامبر ۱۹۰۴ خود به دولت بریتانیا از دیدار با مشیرالدوله نخست‌وزیر می‌نویسد:

در عین حال به اطلاع جناب صدراعظم رساندم که شکایتهای مکرر و طولانی دولت ایران در مورد دست‌اندازیهای افغانان در موسی‌آباد، از سوی حکومت هند در کابل مطرح شده است. مشیرالدوله تأکید دارد که افغانان نه تنها موسی‌آباد بلکه به ایوبی، نزدیک آن جا، نیز دست‌اندازی داشته‌اند.^{۱۰۷}

دولت افغانستان در سپتامبر ۱۹۳۲ از مقامات بریتانیایی در کابل خواست تا «دولت هند بریتانیا، در صورت امکان، اطلاعات و شواهد مستندی در مورد اینکه موسی‌آباد در رأی داوری مکین در مورد هشتادان به افغانستان داده شد، ارائه نماید.»^{۱۰۸} در این زمان، طرفین مذاکراتی در مورد این مرزها و مباحث مرتبط با آن آغاز کرده بودند، و دولت افغانستان بار دیگر از دولت هند بریتانیا خواستار مدرک مستند مؤید دعاوی خود شده بود در حالی که خود نسخه‌هایی از رأی مکین را داشتند که شرح ذیل آن به خوبی نشان می‌داد که موسی‌آباد در جنوب باختری کوه گدایانه و ستون شماره ۳۹ آخرین ستون خط مکین در جنوب دشت هشتادان قرار دارد.^{۱۰۹}

دولت افغانستان در حالی این پرسش را نزد دولت هند بریتانیا مطرح می‌کرد که در سال ۱۸۹۷ نیز نایب‌السلطنه هند را مورد پرسش قرار داده بود و موسی‌آباد را مایملک خود خوانده بود. امیر افغان در آن هنگام به نایب‌السلطنه نوشته بود: «ولی موسی‌آباد قطعاً مورد منازعه نیست. این بخش آشکارا جزو پادشاهی عطیة الهی (افغانستان) است.»^{۱۱۰}

و نایب‌السلطنه هند پاسخ داده بود:

→ . . . 9 F . . . 22.
 . F B
 9
 . F B I
 E 2 . . . 9 2 F 2 9
 9 9 29 9 F . . . 2
 . E E I
 9 . . . 2 9 F



نصرالله خان مشیرالدوله | ۱۰۹۸-۱۱

... چنان که می‌دانم ایران نیز مانند جناب عالی ادعای خود را بر اراضی موسی‌آباد حفظ کرده است، اگرچه از هنگام ترسیم مرز هشتادان آن را به طور فعال مطرح نکرده است. آنان در این مورد مطابق ترتیبات مقرر در زمان مکین عمل کرده‌اند که وضع موجود در قطعه مورد منازعه حفظ شود. مطمئن هستیم مأموران شما از هر اقدامی که ایرانیان را وادار سازد دعاوی خود را به میان آورند و احیاناً آرامش مرزها را آشفته سازند، خودداری خواهند کرد.^{۱۱۱}

پرسش سپتامبر ۱۹۳۲ دولت افغانستان نیز پاسخ مشابهی از مقامات هند بریتانیا

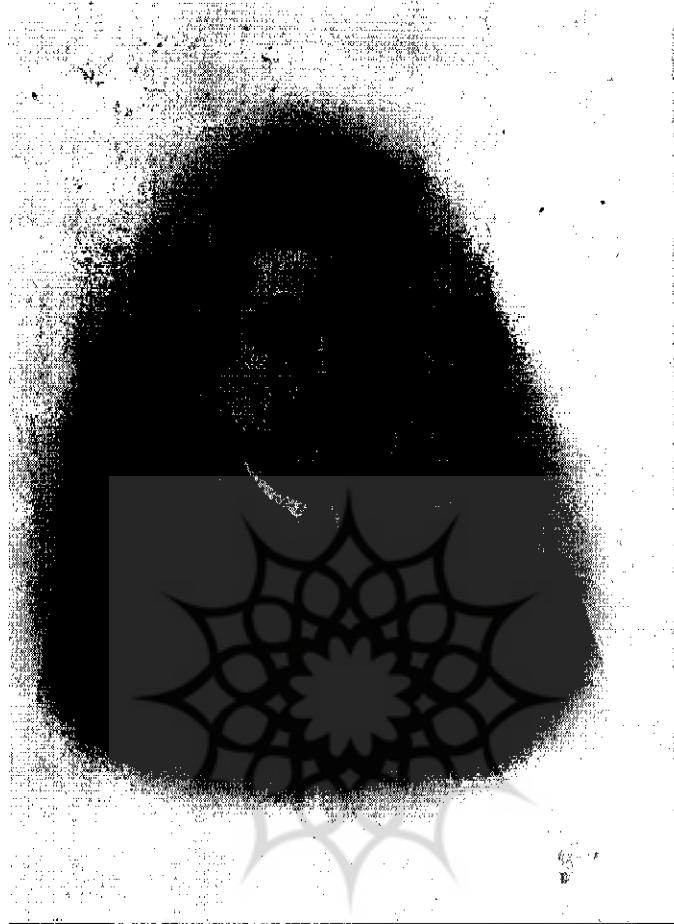
دریافت کرد. این بار دولت هند بریتانیا به پرسش مشابهی از سوی افغانان در سال ۱۹۰۳ اشاره کرد که لرد کرزن در آن زمان تصریح کرده بود موسی‌آباد به افغانستان تعلق ندارد.^{۱۱۲} با وجود این، افغانان به ادعای خود نه تنها در مورد موسی‌آباد، بلکه بر یزدان در جنوب موسی‌آباد، نمکزار و چکاب، که همگی جزو متصرفات ایران بود، ادامه دادند.

داوری آلتای

با شدت گرفتن منازعه، هر دو دولت در ۸ مارس ۱۹۳۴ براساس ماده ۱۰ معاهده ۱۹۲۱ ایران و افغانستان که بر واگذاری داوریه‌های مرزی به دولتی جز بریتانیا تأکید داشت، تصمیم با ارجاع قضیه به داوروی غیربریتانیایی گرفتند. این بار از تُرکان خواسته شد داوروی کنند. دولت ترکیه در ماه مارس ۱۹۳۴ با این درخواست موافقت کرد و ژنرال فخرالدین آلتای به رهبری گروه داوروی منصوب شد. قرار شد هر دو طرف دعاوی خود را، تا پیش از اکتبر آن سال، کتباً از طریق دولت ترکیه تسلیم کمیسیون داوروی کنند. اعضای کمیسیون در اکتبر ۱۹۳۴ در آمل مازندران با رضاشاه ملاقات کردند و از آنجا برای بررسی مقدماتی به بازدید منطقه مورد منازعه رفتند. آنان در ۱۲ نوامبر ۱۹۳۴ به کابل رفتند و در ۲۲ نوامبر برای تحقیقات بیشتر به منطقه مرزی بازگشتند.^{۱۱۳} در میان گروه داوروی ژنرال آلتای، کلنل ضیاءبیگ نامی بود که دیپلماتهای انگلیسی در کابل او را از دوستان نزدیک نظامیان افغانی می‌دانستند.^{۱۱۴}

در این میان، دولت ایران اقدام به تحرک نظامی وسیعی در سرحدات خاوری کشور کرد و نیروهایی را در نواحی مرزی نزدیک تربت جام و خاف مستقر نمود.^{۱۱۵} تحرکات یاد شده ارتباط مستقیم با منازعه مرزی نداشت، ولی به روشنی بیانگر عزم ایران بود که برخلاف گذشته این بار مسئله منازعات مرزی با جدیت دنبال می‌کند.^{۱۱۶}

2. F 1 E
 F 2 2 9 2 F 2 9
 9 F 9 2 9 F
 F 9 F 9
 B 9 9 F 9
 222 22
 F B B
 9 F 9 2



امیر معصوم خزیمه پدر امیر حسین خزیمه علم | ۱۱-۲۴۶۸

دولت ایران، مهدی فرخ (معتصم السلطنه) (فرزند فرخ خان امین الملک، امضاکننده قرارداد ۱۸۵۷ پاریس) را به عنوان کمیسیونر ایران در رأس یک گروه ۲۰ نفری از کارشناسان تعیین کرد^{۱۱۷} و دولت افغان نیز حاکم هرات عبدالرحیم خان نایب سالار را در رأس هیئت افغانی در کمیسیون داوری مرزی گماشت.

اعضای کمیسیون داوری سه هفته در مشهد ماندند و در ۲۹ دسامبر ۱۹۳۴ برای تحقیقات بیشتر عازم غوریان شدند. تنها در ۱۸ ژانویه ۱۹۳۵ بود که بار دیگر نمایندگان ایران و افغانستان برای مطالعه نهایی و مبادله اسناد مربوط به دعاوی طرفین دیدار

۱۱۷. محمدعلی مخبر، مرزهای ایران، ص ۳۲.

کردند. کمیسیون داوری، از غوریان برای بررسی اعزام منطقه متعلق به افغانستان شد، زیرا بررسی مرزی، به دلایلی که روشن نگردید، از درون سرزمین ایران ممکن نبود. این اقدام با خوشی از سوی گروه افغانی استقبال شد.

اعضای کمیسیون، از مرز مورد منازعه تا جنوب سیاه کوه بازدید کردند و در ۱۷ ژانویه به هرات رفتند. گروه ایرانی نیز که در جریان بازدیدها همراه کمیسیون نبود در همان روز وارد هرات شد. روز بعد ژنرال آلتای هر دو گروه را در جلسه مشترکی گرد آورد و رایزنی مختصری صورت گرفت.^{۱۱۸} اعضای کمیسیون ترک سپس به کشور خود بازگشتند. چند روز بعد، آشوبهایی در اطراف نمکزار پدید آمد. تهران از امیرمعصوم خان حسام‌الدوله سوم امیر خزیمه قاینات خواست شواهد مستندی در تأیید دعاوی ایران فراهم آورد.^{۱۱۹}

تجدید اختلافات و اعتراضها از هر دو سو موجب درنگ در اعلام رأی نهایی گردید. یک دیپلمات بریتانیایی در ترکیه به حکومت متبوع خود گزارش داد:

نوری پاشا به من گفت که هیئت ترک به ریاست ژنرال فخرالدین، که برای تنظیم مرز ایران - افغان اعزام شده بود، نتوانسته است راه‌حل قابل پذیرش برای هر دو طرف بیابد و استدلالهای طرفین برای وی قابل درک نبوده است. به او گفته شد که دولت ترکیه در این شرایط تصمیم گرفته است مأموریت هیئت ترک را پایان دهد مگر اینکه دولتهای ایران و افغانستان، از پیش، تمکین و پذیرش خود از رأی هیئت ترک را اعلام نمایند.^{۱۲۰}

از سوی طرفین اعلام موافقت شد و هیئت ترک سرانجام در ۱۵ مه ۱۹۳۵ رأی خود را که ژنرال آلتای به زبان ترکی تهیه کرده بود^{۱۲۱}، در آنکارا تسلیم سفیران ایران و افغانستان کرد. مجلس ایران در ۱۶ اکتبر ۱۹۳۵ لایحه مرزی مبتنی بر رأی داوری آلتای

. F B B 9 F 9
2
9. 2 B.
. 9 F 9 2 . 2.
2 . . . 9 F 9 . 9.
2 . F B E F 22 9 F
9 . 2 .

را تصویب کرد^{۱۲۲}، و کمیسیون مشترک ایران و افغانستان بی‌درنگ برای علامت‌گذاری و نصب ستونهای مرزی مشغول به کار شد.

نکته‌های برجسته رأی آلتای

۱. موسی آباد

در زمان داوری آلتای، موسی آباد روستایی با سه کلبه گلی و یک چشمه آب شیرین بود. کلبه‌ها را مأموران افغانی اشغال کرده بودند. آب مصرفی روستا از چشمه‌ای در یک کیلومتری شمال آن تأمین می‌گردید.^{۱۲۳} در جنوب خاوری روستا نزدیک سکونت‌گاه زمستانی چند طایفه چادرنشین افغانی چند چشمه دیگر نیز وجود داشت. امیرمحمد رضاخان خُزیمه که در آن زمان از سوی خانواده خُزیمه امیرسیستان بود^{۱۲۴}، مالک قنات و زمینهای آبیاری شده در موسی آباد بود و قنات را بازسازی کرده بود. اگرچه خود روستای موسی آباد در اشغال اتباع افغانی بود، ایران آن را نپذیرفته و بارها در مورد آن اعتراض کرده بود. افغانها مدارکی در ردّ دعاوی ایران تدارک دیدند. در رأی آلتای آمده است که آن اسناد از سوی بریتانیا تهیه شده و در آنها دولت بریتانیا بارها تأکید کرده است که در موسی آباد باید وضع موجود حفظ گردد. این اسناد نشان می‌داد که به هیچ وجه حق مالکیت روستا و آب آن از سوی کسی به افغانان داده نشده است. در این رأی به ویژه تأکید شده است که آبی که منطقه را زنده نگاه می‌دارد و زمینهای اطراف را آبیاری می‌کند، بدون تردید به ایران تعلق دارد. با وجود این، آلتای چنین تصمیم گرفت:

... ناحیه موسی آباد به دو بخش تقسیم می‌گردد: اراضی واقع در آن و دو کلبه گلی به ایران داده می‌شود، و اقامتگاه زمستانی طایفه‌ها در روبه‌روی آن به همراه چشمه‌های آن به افغانها تعلق می‌یابد.^{۱۲۵}

به این ترتیب، ژنرال آلتای بدون توجه به این حقیقت که موسی آباد جزو مایملک شخصی یکی از اتباع ایران است و دهها مایل دورتر از باختر نشانه مرزی شماره ۳۹ خط مکلین قرار دارد، خط مرزی را مخصوصاً به سمت باختر برد تا بتواند نیمی از ناحیه موسی آباد را به افغانان بدهد.

۲. نمکزار

ژنرال آلتای نشانه‌های مرزی از شماره ۴۰ تا ۵۱ را در فاصله موسی‌آباد تا شمال نمکزار تعیین کرد. از این نقطه خط مرزی در پی بستر رود سرگردان حدود ۱۰ کیلومتر ادامه می‌یابد تا به نقطه‌ای می‌رسد که کانال جدید شاخه‌های رود از کانال قدیمی آشکار می‌شود. علامت مرزی شماره ۵۲ در آنجا قرار داده شد. از این نقطه خط مرزی کانال قدیمی رود سرگردان را تا حدود ۱۰ کیلومتر همراهی می‌کند (شمال باختری به جنوب باختری) و سیاه‌کدوی افغان را برای افغانستان و سیاه‌کدوی ایرانی را برای ایران تعیین می‌کند. این خط تا کرانه‌های شمالی نمکزار تا علامت مرزی شماره ۵۳ ادامه می‌یابد.^{۱۲۶} ژنرال آلتای با ادامه خط مرزی، دریاچه نمک را به دو قسمت تقسیم کرد، نیمه خاوری به افغانستان و نیمه باختری به ایران تعلق گرفت، تنها به این دلیل که یک ایرانی سندی ارائه کرده بود که در آن به استفاده افغانان از نمک دریاچه رضایت داده شده بود.

۳. یزدان

در زمان داوری، یزدان دهکده‌ای با چند نفر سکنه و یک مزرعه و نیز دفتر ژاندارمری و گمرک بود که همه به ایران تعلق داشت.^{۱۲۷} ده و زمینهای آن ملک امیرمحمد رضاخان خُزیمه و امیرحسین خان خُزیمه علم بود. دوازده کیلومتر به سمت جنوب یزدان دهکده‌ای به نام کبوده واقع است. این دهکده هم محل سکونت چند خانواده بود و زمینهای کشاورزی و نیز قناتهای آن همه به ایران تعلق داشت و در مالکیت امیرحسین خان خُزیمه علم بود. وی قنات قدیمی را برای دهکده بازسازی کرده بود و همچنین قناتی در نزدیکی قطعه زمینی حاصلخیز احداث کرده و آن را به نام دخترش طاهره، طاهرآباد نامیده بود.^{۱۲۸} بین یزدان و کبوده، مزرعه نظر خان قرار داشت که به یک افغانی تعلق داشت و در اطراف آن مناطقی بود که برخی افغانان در ماههای زمستان از آنجا استفاده می‌کردند.^{۱۲۹}

افغانستان مدعی همه این مناطق بود، و استدلال می‌کرد که ایران آنها را در جریان آشوب افغانستان در سالهای قبل اشغال کرده بود. ایران اسنادی ارائه کرد که نشان می‌داد مناطق یاد شده از زمانهای دور به ایران تعلق داشته است. آلتای همه دعاوی مستند ایران

۱۲۶. همان، ص ۴۲. ۱۲۷. همان، ص ۴۲.

۱۲۸. از گفت‌وگویی نگارنده با امیرحسین خان خُزیمه علم در لندن در ژانویه ۱۹۹۲.

۱۲۹. مخیر، همان، ص ۴۴.



محمد ابراهیم شوکت‌الملک علم در میان عده‌ای از افسران انگلیسی مستقر در سیستان و بلوچستان [۱۶۰-۱۱]

را مردود دانست و تصرفات موجود را پذیرفت. در رأی آمده بود که نه ایران سندی مینی بر اعتراض به اشغال مزرعه نظرخان از سوی افغانان ارائه کرده، و نه افغانستان توانسته ثابت کند که اشغال یزدان و کبوده توسط ایران را مورد اعتراض قرار داده است.^{۱۳۰} به این ترتیب، آلتای یزدان و کبوده را به ایران و مزرعه نظرخان واقع میان آن دو را به افغانستان واگذار کرد.

۴. چکاب

خط مرزی از کبوده تا نشانه مرزی شماره ۷۲ در کوه ریگو ادامه می‌یابد. از آنجا، خط یادشده در جهتی ملاپیم از شمال باختری - جنوب خاوری تا نشانه مرزی شماره ۸۰ در کوه خرماگه، پیش می‌رود. ژنرال آلتای این کوه را به نام خود خواند و در متن رأی از آن به عنوان کوه آلتای یاد کرد.^{۱۳۱} در سمت جنوب این نقطه، ژنرال آلتای مالکیت دهکده چکاب را که از آن امیر ابراهیم خان شوکت‌الملک خُزیمه (بعداً علم) بود نادیده گرفت، تنها به این دلیل که خط مرزی مستقیم که از نظر وی بهترین نوع خط مرزی بود، دچار

پیچش و گسیختگی نشود. به این ترتیب، نه تنها حاکمیت عملی ایران، بلکه مالکیت شخصی امیر شوکت‌الملک علم بر سراسر منطقه چکاب نیز نادیده انگاشته شد و این منطقه بدون دلیل قانع‌کننده به افغانستان واگذار گردید.

اظهارنظر کلی در مورد رأی آلتای

دیپلماتهای بریتانیا در کابل در آن زمان می‌گفتند که افغانان رأی آلتای را به نفع ایران ارزیابی کرده‌اند.^{۱۳۲} این بدون تردید یک گزافگویی بود. این حقیقت که آلتای، چون اسلاف خود، برخی از متصرفات ایران را به افغانستان واگذار کرده بود بعدها، چنانکه خواهد آمد، حتی مورد تصدیق خود افغانان قرار گرفت.

در این مورد که چرا داوری آلتای چنین آشکار به سود افغانستان بود چند فرض مطرح شده است. یکی اینکه آلتای، نواحی مرزی را از سمت افغانستان و بدون حضور هیئت ایرانی مورد بازدید قرار داد و این امر موجب گردید که دریافت و برداشت بهتری نسبت به استدلالها و ادعاهای افغانان پیدا کند. فرض دیگر این است که دوستی نزدیک و تماسهای مستمر دستیار ژنرال آلتای، کلنل ضیاءبیگ، با افسران نظامی افغان داوری را به سود افغانستان رقم زده است.

عبدالحسین مفتاح، یکی از خیره دیپلماتهای ایرانی، در نوامبر ۱۹۸۹ اندکی پیش از وفاتش در نامه‌ای به نگارنده، نکته دیگری را مطرح ساخت، وی نوشت:

آقای دکتر مجتهدزاده، به هنگام مأموریت در آنکارا، با فیض محمدخان سفیر افغانستان که در زمان داوری آلتای در سال ۱۹۳۵ وزیر خارجه افغانستان بود، دیداری داشتم. وی به طور خصوصی به من گفت:

آقای مفتاح، می‌دانم که داوری موجب عصبانیت در ایران شده است (رضاشاه و فروغی هر دو خیلی خشمگین بودند)، ولی چه کسی مقصر است؟ ایراد از دولت ایران است که شخصی را که از توازن روحی برخوردار نیست (فرخ) به ریاست هیئت کمیسیون می‌فرستد.

این کلمات مرا شوکه کرد و همین‌طور با شگفتی به او خیره بودم. وی ادامه داد:
آقای مفتاح، تعجب نکنید، برایتان اندکی از رفتار او می‌گویم، قضاوت با خودتان.

2. 9 F E

9 F 9 2

این مرد در هر جلسه عادتاً از جا برمی‌خاست و در حالی که دستان خود را به پشت می‌گرفت و مانند آموزگار در سر کلاس بالا و پایین می‌رفت، کلمات و عباراتی به فرانسه بر زبان می‌راند. وی از عقده خود بزرگ‌بینی رنج می‌برد به نحوی که هم من و هم ژنرال آلتای را شدیداً عصبی می‌کرد. وقتی شما چنین فرد بی‌نزاکت و نامتعادلی را مأمور چنین کار خطیری می‌سازید دیگر چه انتظاری دارید؟

اما برخی کسان که آنان نیز در خدمت دولت ایران بوده‌اند و آشنایی زیادی به مسائل ایران و افغانستان دارند نظر یادشده را نمی‌پذیرند. یکی از وزیران پیشین، دکتر علی‌نقی عالیخانی، در مارس ۱۹۹۱ به نگارنده گفت:

اگرچه تردیدی در رفتار نامناسب فرخ وجود ندارد ولی دشوار می‌توان پذیرفت که یک داور مرزی تصمیم خود برای به وجود آوردن مرزهای همیشگی میان دو یا چند کشور را بر پایه ملاحظات فرعی و کوچک نظیر بیزاری از رفتار یک همکار و همدریف قرار دهد. اگر داوری آلتای به سود افغانستان بود دلیل آن را باید در جای دیگر جست.

با وجود این، نامه آقای مفتاح تأکید دارد که مقامات بالای افغانی به طور خصوصی قبول داشته‌اند که رأی داوری آلتای به نفع افغانستان بوده است. به هر حال، کمیسیون علامت‌گذاری مشترک ایران - افغانستان بی‌درنگ پس از اعلام رسمی رأی آلتای در ماه مه ۱۹۳۵ تشکیل شد و تا اوایل سال ۱۹۳۶ تمامی خط مرزی آلتای را به طول ۲۳۴ مایل علامت‌گذاری کرد. در پایان، شایان یادآوری است که اگرچه نشانه‌گذاری مرز از دست‌اندازیهای مرزی به روستاهای ایران کاست ولی مشکل را به طور کامل حل و فصل نکرده است.

نتیجه

مرزهای خاوری ایران گرچه به عنوان نمونه‌ای از نخستین خطوط مرزی نو تعیین شده در جهان می‌تواند توجه ویژه علاقه‌مندان به مطالعات جغرافیای سیاسی را جلب کند نماینده جلوه‌های ارضی فشارهای سیاسی امپراتوری نیرومند هند بریتانیا بر ایران در قرن نوزدهم و نخستین سالهای قرن بیستم است. با این حال، دولت و ملت ایران نشان داده‌اند که می‌خواهند در درون مرزهای کنونی کشور خود آرام زندگی کنند، این مرزها را محترم شمارند، و هیچ ادعایی نسبت به سرزمین همسایگان اعم از کشورهای کهن و آنها

که تازه‌تر تأسیس شده‌اند، نداشته باشند.

اگر ایرانیان صفحات تاریخ جغرافیای سیاسی کشور خود را ورق بزنند و رویدادهایی را که در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم منجر به از دست رفتن سرزمینهای ارزشمندی از ایران شد مطالعه کنند، و اگر بخواهند عواملی را که منجر به از دست رفتن آن سرزمینها شده است سرزنش نمایند، آن عوامل چیزی جز سستی و ناتوانایی و بی‌خبری حاکمانی نبود که به هنگام شکل‌گیری جغرافیای سیاسی مدرن سرزمینهای مرزی ایران بر این مرز و بوم حکومت می‌کرده‌اند. مهم‌تر از سستیها و ناتوانیها و ناآگاهیهای آنان نسبت به محیط زندگی خود و شرایط منطقه‌ای و جهانی، ناآشنایی آنان به پیشرفتهای دیگران در مطالعات جغرافیایی و مرزی، و عدم آگاهی نسبت به اصول حقوقی حاکم بر چگونگی تقسیم سرزمینها و تعیین مرزها بوده است. هنگامی که اسناد رسمی یک دولت امپریالیستی مانند امپراتوری پیشین هند بریتانیا بررسی و مطالعه شود به آسانی آشکار می‌گردد که نه تنها حاکمان ایران در آن دوران حساسیت و مسئولیت‌پذیری ضروری را در قبال مسائل سرزمینی و مرزی نشان نداده‌اند، بلکه در مباحث جغرافیای سیاسی و حقوقی مربوط به سرزمینهای مرزی و مرزها به طور کلی ناآگاه بوده‌اند. این ناآگاهی تا آن اندازه بود که حاکمان ایران حتی در مورد مسئله‌ای چون رعایت مقررات مورد توافق خودشان و بریتانیا نیز سرگردان بوده‌اند و در برابر بحثهای فنی ژنرال گلدسمید و سیاست‌بازیهای وزیرمختار بریتانیا در تهران سست شده و همان مقررات را زیرپا گذارده‌اند. تهران گزارشهای پی‌درپی نماینده رسمی خود در کمیسیون داوری مرزی گلدسمید را نادیده می‌گرفت. با اینکه کمیسیون مرزی گلدسمید تنها مأمور مطالعه سرزمینهای مرزی و تهیه نقشه مسیر مرز بود و اینکه نتایج کار کمیسیون می‌بایست در تهران مورد بحث و بررسی قرار گیرد و مرز نهایی در مذاکرات تهران تعیین شود نه تنها نماینده رسمی خود در این کمیسیون را به جلسه مذاکرات نیاورد بلکه اجازه داد نماینده جدید و ناواردش به اوضاع، پس از دو دیدار تشریفاتی در تهران با گلدسمید، مرزهای موردنظر وی در سیستان را بی‌کم و کاست بپذیرد و بر آن صحه گذارد. از آن بدتر اینکه حاکم ایرانی بخشی از خاک کشور (هشتادان) را، به خاطر دولت فحیمه بریتانیا، به افغانستان بخشید.

جریان شکل‌گیری دیگر مرزهای ایران نیز جز این نبوده، و امروز برای ایرانیان چیزی نمانده است جز افسوس که‌ای کاش مسئولان امور کشورشان، در آن دوران، آگاهیهای ضروری را داشتند و از احساس مسئولیت لازم ناشی از آگاهیهای درست برخوردار بودند.



محمدابراهیم شوکت‌الملک علم به اتفاق جمعی از افراد محلی و گروهی از افسران و صاحب‌منصبان انگلیسی [۱۳۴۱-۱]

امروز گرچه بیشتر مرزهای ایران تعیین شده و از استحکام ضروری برخوردار است، هنوز با برخی از همسایگان برخی مشکلات سرزمینی و مرزی داریم. بر پایه تجارب تاریخی بار دیگر باید تکرار کرد که توجه به مطالعات گسترده و ژرف در مسائل سرزمینی و مرزی ایران کاری ضروری و نیازی اجتناب‌ناپذیر است.

هم‌اکنون در سیستان شاهد ادامه یک فاجعه محیطی هستیم که از آغاز قرن بیستم و در نتیجه سیاست آبی (هیدروپولیتیک) ویژه افغانی - انگلیسی آغاز گردید. کاهش تدریجی آب هیرمند منجر به کوچک شدن تدریجی دریاچه هامون^{۱۳۳} شده است و این دگرگونی جغرافیایی زیانهای اقتصادی و محیطی فراوانی متوجه سیستان کرده و سبب مهاجرت گروهی بزرگ از سیستانی‌ها به دیگر نقاط ایران شده است. مشکلات مرزی و مسائل مربوط به آب هیرمند باید سرانجام میان ایران و افغانستان حل و فصل گردد. بی‌سروسامانیهای سیاسی در افغانستان حل این مشکلات را به تأخیر انداخته است.

۱۳۳. هامون واژه کهن فارسی است به معنی «دریاچه» یا سرزمینی پست با شیبهای ملایم به سوی مرکز.

امید آن است که ملت افغانستان هرچه زودتر مسائل داخلی خود را حل کند و شرایطی فراهم آید که بتوان در سایه آن روابطی شایسته دو ملت همکیش، همتاریخ و همسایه برقرار گردد، روابطی که بتواند مشکلات مرزی موجود را از میان بردارد. حل عادلانه و مرضی‌الطرفین اختلاف مرزی و آبی ایران و افغانستان یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر است، ولی این اختلافات را نباید هنگامی مطرح کرد که روابط دو ملت نابسامان است و تفاهم کافی وجود ندارد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی